

# به مناسبتِ چهل و سومین سالگرد ح. د. خ. ا.

## چرا چهل و سه سال قبل ح. د. خ. ا.

### به حیثِ میراثدارِ رادمردانِ تاریخ افغانستان، اهداف و مرام مردم زحمتمکش وطن را با جسارت عظیم علنی ساخت؟

نوشته رفیق علی احمد «صارم»

کشور عزیزما افغانستان، با وصف داشتن افتخارات تاریخی، وقتی به گذشته آن نگاه کنیم، از ابتدا تاکنون به گفته بازیگر سریال (شیری بی بی)، قربانی بازی (تقدیر) گردیده و با مصیبت‌های رنگارنگ مواجه بوده، که هرکدام علت و معلول خود را داشته و دارد.

در حالی که فکتورهای خارجی با انواع مداخلات روی بازی و بهانه های گوناگون سبب بدبختی مردم و خرابی خاک و هوای وطن عزیز ما گشته و میگردد، فکتورهای داخلی نیز نقش عظیم خود را دائماً بازی کرده است، به باور من کشمکشهای داخلی و تحمیل شده ثابت میسازند که نقش شخصیت‌های ملی و وطنپرست از ابتدا تاکنون در حفظ و باقی ماندن نقشه افغانستان از چنگال اژدهای رنگارنگ برازنده و سازنده بوده، که به حیث فرزندان حلالی، پاک و بیباک وطن به خاطر حراست، حفظ تمامیت ارضی، عزت و آبروی مادروطن تا آخرین لحظه داشتن حیات به حیث شیرمردان تاریخ رزمیده اند و درخشیده اند؛ اما، سرتعظیم به وعده های مادی و معنوی هیچ دستگاه ساختمانی بیگانه و بیگانه پرستان خم نکرده اند. کم نبودند، که به گونه مثال نام با افتخار نایب امین الله خان لوگری، میربچه خان کوهدامنی، وزیر محمد اکبر خان، شاه امان الله، عبدالخالق و دیگران را میتوان با کارنامه های افتخارآمیز شان از سینه به سینه انتقال و یاد کرد. اما در چند دهه اخیر که خود به یاد داریم و شاهد هستیم، ادامه دهنده گان راه برحق شخصیت‌های فوق الذکر هم کم نبودند، به خصوص وطنپرستان مبارز و طرفداران ترقی و دموکراسی و آزادیخواهی که با استفاده از کارنامه های گذشته برای بسیج روشنفکران آزادیخواه و دموکرات، شب و روز تلاش داشتند تا با تصامیم دسته جمعی علیه ظلم و استبداد، ترور و اختناق، شکنجه و خشونت طراز فاشیستی که جنرال محمد نادر آغاز و سردار محمد هاشم خان کاکای محمد ظاهرشاه و همه خانواده محمد زایی ادامه دهنده آن بودند، در کشور نیمه فیودالی و نیمه مستعمره افغانستان آن وقت، فعالیت داشتند. دورانی که اختناق فکری چه دوران بستن زبانها بود، در این دوره روشنفکران محبوس و به مردم فشار زیاد وارد میشد، خلاصه، بعدی مرگ نادرشاه، سلطنت پسرش ظاهرشاه را، مرحله انتقامگیری از ملت یاد میکردند، چنانکه (غبار) بابای تاریخ افغانستان میگوید:

«محمد معصوم خان المجددی که خانه اش در مرادخانی و نزدیک توقیفخانه های کوتوالی بود به من گفت: "شبی سرمامور پلیس ولایت کابل میر عبدالعزیز خان با حالت آشفته بی وارد منزل من شد (این شخص تحصیلکرده لندن و نخست مدیر ضبط احوالات ارگ شاهی و باز رئیس ضبط احوالات افغانستان و در اواخر والی کابل گردید)، من سبب این آشفته گی را

پرسیدم، او گفت: الساعه از حویلی توقیف خانه عبور نمودم و صدای شکستن استخوانها شنیدم، وقتی که چراغ دستی خود را متوجه ساختم، دیدم که چند نفر محبوس در گوشه تاریکتر حویلی استخوانها را جمع کرده با دندان میشکنند و از فرط گرسنه گی میخورند. این منظره حالت مرا برهم زد "مجددی به من گفت: "آن شب نتوانستم نان بخورم، فردا اسب لاغری را که میفروختند، ذبح کرده، شوربا پختم و با صد نان شب هنگام در توقیفخانه با اجازه محافظان به محبوسان نادر بادم و از آن بعد هر شبی پنجاه نان خشک و چند کاسه شوربا شبانه میفرستادم.

هفته بی نگذشته بود که شب هنگام میرزا محمدشاه رییس ضبط احوالات وارد منزل من شد و گفت: "والاحضرت صدراعظم صاحب (محمد هاشم خان) میگویند که شنیده ام شما برای محبوسان کوتوالی شبانه نان میفرستید، باید آینده این کار را نکنید چرا که حکومت میخواهد آن ها را تأدیب نماید تا اصلاح شوند." ص. ۱۵۱

با آن هم جنبشهای روشنفکران و صدای آزادیخواهان نظر به شرایط مشخص آن زمان خاموش نمانده، روشنفکران ترقیخواه را با مبارزات قلمی و تبلیغی علیه دولت ستمگر با روحیه وطنپرستی و ترقیخواهی به تشکیل حزب ترغیب میکردند که از جمع احزاب، حزب ویش زلمیان (۱۳۲۶ مطابق ۱۹۴۷) تحت رهبری عبدالرؤف خان بینوا، گل پادشاه خان الفت، فیض محمد خان انگار و دیگران، حزب خلق را تحت رهبری داکتر محمودی فقید و حزب وطن را تحت رهبری میرغلام محمد غبار (۱۳۲۹ مطابق ۱۹۵۰)، نام برد.

بیمورد نخواهد بود، تا به خاطر گرامیداشت زنده یاد غبار، این شخصیت ملی و بابای تاریخ وطن ما، از جمع صحبتهای شیرین و دلپذیر آن دوران زنده گی که شادروان غبار موسیید و من نوجوان بودم، وقتی افتخار خویشاوندی با ایشان را نصیب شدم، در یکی از روزها به خانه خُسرم که پسران کاکا بودند، مرحوم غبار مورد سوالهای اعضای فامیل که من هم در جمع شان بودم قرار گرفت، این نصیحتش هرگز فراموشم نمیگردد که ما را مخاطب قرار داده گفتند: «فرزندانم! مردم ما به طور عموم از هرگونه حقوق سیاسی و مدنی محروم و بی بهره هستند و با یک عمر کوتاه زنده گی نیمه جان خود را سپری مینمایند، کوشش نمایید مردم تان را گرامی و دوست داشته باشید، درس بخوانید و مطالعه داشته باشید تا اول خود را بشناسید بعد حقوق مردم تان را بفهمید، چرا مردم را در تاریکی میخوابانند، زیرا ترس دارند که بیداری و خودشناسی ملت، سبب ویرانی بنای استبداد سلطنت و استثمار ملاکی میگردد . . . و نیز میگفت که مردم ما حق شناس اند، بسیار زود اولاد صالح و ناصالح خود را تشخیص کرده میتوانند . . .»

این واقعیت را در انتخابات دوره های هفتم و هشتم شورا به خوبی لمس کرده میتوانیم که نقش روشنفکران ترقیخواه و آزادی طلب تا کدام حد برجسته گی دارد، چنانکه همین وکلای مترقی دوره هفتم شورای ملی بودند که سیستم پارلمانی افغانستان را به ملت افشاء ساختند، و همین سبب شد تا به دوره هشتم شورا، اهالی کابل و روشنفکران همراه با محصلان و متعلمان مکاتب با وجود مداخله حکومت، مظاهره را به طرفداری وکلای مترقی شورا برپا کردند که شعارهای عمده آن روز چنین بود: (زنده باد وکلای ملی ما، محمودی و غبار!).

سازماندهی مظاهره فوق الذکر به طرفداری شخصیت‌های ملی و ترقیخواه را جوان با احساس، آگاه و شجاع، دموکرات و آزادیخواه، محصل دانشگاه حقوق و علوم سیاسی، بیرک کارمل، ادامه دهنده آن رادمردان تاریخ گذشته کشور ما، همیاری میکرد.

کارمل و همفکرانش، در زمانی که افکار ماتریالیستی عاری از روح مارکسیستی در بین جوانان رواج یافته بود، با شعار ملت من که از دردها و رنج‌های بیکران ملت آگاه بود، توانست با همفکران و همقطاران خود اولین اتحادیه محصلان را در (۱۳۲۹ مطابق ۱۹۵۰) برای بسیج ساختن قشر روشنفکران و دموکرات‌ها ایجاد و فعالیت آگاهانه علیه بی عدالتی را با مظاهرات خیابانی شعله ور تر ساخته تا این که در جریان تظاهرات انتخاباتی شورای ملی از ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۵ زندانی گردید.

زندان دوران پادشاهی (سلطنت خانواده محمدزایی) را که کارمل و همفکرانش در آن شکنجه و آزار میدیدند، افغانستان در مسیر تاریخ چنین تعریف میکند: «زندان ارگ شاهی آفتاب نمیگرفت، کوته‌ها تتگ و دهلیزها خفه کننده بود که صدها محبوس سیاسی با غل و زنجیر در آن افتاده بودند ... محبوسین ارگ که برای استنطاق برده میشدند، مجبور بودند که به علاوه دشنام، چوب خوردن، تیلداغ، قین و فانه را هم تحمل کنند. محبوسان سیاسی از ۱۳ تا ۱۷ سال در زندان شاهی میماندند، جز آنانی که کشته شده و یا در محبس بمرده بودند.

با چنین فجایی بود که روشنفکران کابل، نادرشاه را نادر قصاب و صدراعظم محمدهاشم را جانی اعظم نام نهادند.» ص ۱۵۳

اواخر حکومت سردار شاه محمود خان ۱۹۴۵ و اوایل حکومت سردار محمد داؤد خان ۱۹۵۳ مطابق ۱۳۳۲ شمسی فشارهای سیستم امپریالیستی مبارزات آزادیبخش جهان را هم به اوچش رساند تا بالاخر جنبشهای انقلابی خلقهای آسیا و آفریقا، امریکای لاتین نیز بر ضد استعمارگران نوین اوج گرفت و به پیروزیهای بزرگی نایل گردیدند.

کارمل و همفکرانش در پیشاپیش این جنبشهای آزادیبخش و دموکرات به حیث شخصیت آگاه و مجهز با تیوری علمی انقلابی در زمانی می‌زمیندند که اوضاع سیاسی و اجتماعی کشور فوق العاده اختناق آور گردیده و برخورد حکومت خشنتر شده، روحیه عدم اعتماد ایجاد و ترس و خوف را در بین جوانان فوق العاده ساخته، تطمیع کردن جوانان، دسیسه‌سازیها به نفع دولت شاهی و خودخواهی حکومت به حدی رسیده بود که حتی بالای اصلاح طلبان دولت شاهی هم رحم نمی‌کردند، چنانکه عبدالملک عبدالرحیم زی را بدون کدام محکمه به زندان انداخت تا عبرت برای جوانان دیگری که شوق سیاست بازی دارند، شود.

حکومت سردار داؤد نفاق ملی را دامن میزد چنانکه قوم هزاره و قزلباش حق نداشتند به رتبه‌های بالای عسکری برسند، به وزارت خارجه حق شمولیت را مانند بعضی اقلیتهای دیگر نداشتند و این یگانه بدبختی ملت مظلوم ما بود که دولت و حکومت شان نی صادق بود و نی لایق، گرچه سیاست استعماری با چنین روشی که از گذشته گان میراث داشتند برای خانواده حکمران برخورد عادی تلقی می‌گردید یا چنانچه قرار گفته داکتر اشرف غنی احمد زی، امیر عبدالرحمن خان نیز جویباری از خون براه انداخت و اشرف غنی احمد زی اضافه می‌کند که: «به شکلی که مرکزیت در افغانستان آمد، مردم هزاره در افغانستان نه تنها مطلقاً منکوب

شدند، بلکه به عنوان غلام و برده فروخته شدند که تاثیر آن بی نهایت وحشتناک بود. نکته دوم اینکه برای تأمیل مرکزیت در افغانستان، امیر عبدالرحمن خان حداقل حدود یکصد هزار نفر را به قتل رساند که تمام قبایل و مردم افغانستان شامل آن بودند.»

کارگران، دهقانان، وطنپرستان و همه زحمتکشان افغانستان که صاحب اتحادیه و حزبی هم نبودند تنها و تنها وسیله معیشت طفیلیهای خاندان منفور و ستمگر محمدزایی، این سردرسته های طبقه ظالم و خونخوار و ثنا خوانان و دُعا گویان، چاپلوسان و اوباشان و جاسوسان شان بودند..

با وصف کم بودن تعداد کارگر در افغانستان آن زمان، نیروی کار شان مورد دستبرد قرار میگرفت و هرگز صدای حق طلبی را بلند کرده نمیتوانستند. به همین ترتیب طبقه دهقان هم در افغانستان نیمه فیودالی که به زمینداران بزرگ، دهقانان مرفه الحال و دهقانان متوسط الحال و قشر پاینتر و غیره تعریف میگردید، به صورت تخمینی 3 الی 4 فیصد زمیندار بزرگ (فیودال) و اضافه از نود فیصد خرده مالکان زمیندار را تشکیل میداد که تا کنون هم کدام تغییر بنیادی در زنده گی شان به وجود نیامده است که این قشر ملیونی در سرزمین کشاورزی آن زمان مانند سایر زحمتکشان وطن با بی عدالتی کامل زنده گی را پیش میبردند.

اما روشنفکران آگاه و متعهد که پرچم مقدس آزادی را بلند کرده بودند با درک همه درد و رنج دهقانان، کارگران و زحمتکشان کشور از ظلم و استبداد ارتجاع، با وصف آنکه فرصت تبارز مبارزان وطنپرست در صحنه سیاست کشور سلب شده بود، با متانت و استواری از طریق مبارزه مسالمت آمیز و پارلمانی این اعتبار کامل را داشتند که روزی با همفکران وطنپرست و همه زحمتکشان کشور به مانند آفتاب سرخ از افق تاریک کشور طلوع خواهد کرد.

با درد و افسوس که آفتاب سرخ هم آن طوری که مردم انتظار داشت طلوع نکرد، بهتر است به خاطر بیاوریم که چرا ببرک کارمل در اولین لحظات پیروزی رویداد ثور (انقلاب ثور) را قبل از وقت خواند؟ چرا با شهادت خانواده داود خان مخالفت شدید داشت؟ چرا در اولین جلسه میخواست به رسم اعتراض جلسه را ترک کند که با تهدید سلاح به سوی میز جلسه برگشته اعلان نمود: «حالا به حقایق اوضاع پی بردم. پیشنهاد میکنم تا اعلان کنید که دیگر پرچم به حیث یک فرکسیون مساوی الحقوق حزب وجود ندارد.» و دهها چرای دیگر . . .

### هرکه پا کج میگذارد خون دل ما میخوریم شیشه ناموس عالم در بغل داریم ما

از جانب دیگر، چپهای دیروزین در دوره هفتم و هشتم شورا، که نام دموکراسی فرمایشی سلطنتی را هم با خود داشت، برای آوردن دموکراسی واقعی با پایمردی جهت بسیج نمودن قشر روشنفکران در مبارزه مسالمت آمیز علیه ظلم و بی عدالتی ارتجاع داخلی و خارجی با پیدا کردن تشکل نسبی و پشتیبانی از نماینده گان برحق مردم چون آقای غبار و محمودی، دستگاه ساختمانی (اداره استخباراتی) داخلی و خارجی را هوشیارتر ساخته تا به درون نهضت‌های روشنفکری افراد بیشتر خود را در سطوح مختلف پرورش و نفوذ دهند.

دستگاه استخبارات که وظیفه اش مراقبت و تعقیب روشنفکران و مبارزان آزادیخواه و پُرکردن زندانها ازین گروه بود، شاه‌رگ استبداد و مطلقیت در افغانستان را تشکیل میداد که رییس آن

از معتمدان و متعهدان خانواده شاهی بوده، مستقیماً با شاه روابط داشت و تنها از پادشاه و صدراعظم که هر دو عضو خانواده محمدزایی بودند، دستور می‌گرفت و گزارش را هم به آن‌ها میداد.

به همین دلیل است که ویروس انشعابها و تفرقه اندازی از ابتدا تا اکنون دامنگیر نیروهای آزادیخواه و روشنفکر گردیده و حزب دموکراتیک خلق افغانستان را هم در یک صف واحد نموده تا بالاخر تسلط این دستگاه حزب را هم به دو شاخهء خلق و پرچم تقسیم نمود.

همان طوری که بین شعر طبیعی و غیرطبیعی فرق وجود دارد، یعنی یکی آمد دارد و دیگری آورد که آمدش طبیعی و آوردش تصنعی میباشد، انشعابات حزب دموکراتیک خلق افغانستان هم طبیعی و غیرطبیعی داشت، چرا انشعاب آوری هم تصنعی میباشد نی طبیعی، هرگاه انشعاب طبیعی باشد، اول دلایل باید بیاید بعد خودش، اما در غیرطبیعی برعکس آن.

ایجاد اختلافهای آشکار و غیرآشکار به وسیلهٔ افراد تربیه شده (دستگاه) چون (امین) و دیگران در بین روشنفکران موضوع فوق را صحت بخشیده و از جانب دیگر حوادث مختلف در جریان حاکمیت و سقوط حاکمیت ح. د. خ. ا. و دههٔ سکوت نیز بیانگر آن است که در حلقهء رهبری ح. د. خ. ا. متأسفانه چنان شخصیهایی هم بودند، که با پیوند شان به سازمانهای ارتجاعی به اصول و آرمانهای انسانی حزب جفا نمودند. همین عوامل وسیله شد که کارمل و همفکران صادقش دنیایی از آرمانهای انسانی و اخلاقی خود را تحقق بخشیده نتوانند و بقایای همان معامله گران دیروز، امروز هم وسیله شده، که همفکران و بازمانده های حزب واحد دموکراتیک خلق افغانستان تا کنون به شکل پراکنده و نامنجم به سر برند و صاحب تشکیلات اصولی نگردیده و زیر یک سقف قرار نگیرند.

## چو لاله داغ به دل رفت گفت با حسرت

### گل باغ نروید که باغبانش نیست

همین ویروس خطرناک و کشنده به سلاح بران برای مخالفان سیاسی فرزندان صادق و مردم دوست پرچمدار راه آزادی تبدیل شده تا اتهامات ناروای خود را مانند چره یی علیه پرچم و پرچمداران صادق فیر نمایند و افراد عقده یی را تحریک نموده وسیله استفاده خود قرار دهند و تعداد از مخالفان سیاسی قصداً و یا نسبت نداشتن سواد سیاسی، و تعداد هم به خاطر تخریب شخصیت کارمل تا سه صدو هشتاد درجه دروغبافیها را در نوشته ها و یا صحبتهای خود با همان تبلیغات سوء و اتهام های ناروای دوران جنگ سرد اکنون هم نشخوار مینمایند. در حالی که حزب و آرمان حزبیها و شعار کارمل رهبر آن با شعار نیک، گفتار نیک و پندار نیکش در عمل برای آزادی و نجات وطن و زحمتکشان وطن در سطح ملی و بین المللی چهره شناخته شده میباشد که در هیچ صحبت و هیچ عملکردش حرکت ضد ملی و ضد انسان زحمتکش و مؤمن وطن دیده و شنیده نشده و هرآنچه گفته ثبت برنامه و اساسنامه اش درج تاریخ گردیده است، بعضی پرچمداران دیروز که به آزردن خاطران امروز تبدیل گردیده اند به این واقعیت زنده گی سیاسی خویش باید تن دهند که همانطوری که افتخارات کارمل با همفکران دیروزی اش تقسیم میگردد، واضح است که تخریب شخصیت کارمل هم تخریب شخصیت رفقای همرمز

دیروزی اش میباشد که دفاع از راه و شخصیت برحق کارمل دفاع از مبارزه برحق همه رفقای هم‌رزم و انقلابی دیروزی خواهد بود.

**نیک و بد در جلوه آینه ها ماند همیشه ما تباه گردیده ایم از کار خود از دست خویش**

در هیچ اسناد حزبی و هیچ سخنرانی رهبران حزب از کمونیست بودن حرفی به میان نیامده و خود هم به این نام خود را نه شناخته، بلکه هم خود و اکثریت کشورهای دنیا، حزب را به نام حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رهبرانش را به نام رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان میشناختند و میشناسند.

چنانکه در زمان حاکمیت حزب اکثریت کشورهای دنیا اعم از بلوک شرق و غرب به نام حزب دموکراتیک خلق افغانستان به رسمیت شناخته بود و روابط سیاسی و دیپلماتیک شان را با افغانستان به همین اسم با مسمای برقرار نگهداشته بودند.

برای اثبات گفته های خود و رد اتهامات ناروای مخالفان اولین سخنرانی زنده یاد کارمل را به تاریخ ۵ - ۱۱ - ۱۳۵۸ از طریق رادیو و تلویزیون جمهوری دموکراتیک افغانستان ایراد نمودند، جهت قضاوت تحریر نمایم که گفته است :

«بسم الله الرحمن الرحيم»

برادران و خواهران گرامی،

هموطنان عزیز !

بنابه صلاحیتی که از جانب حزب واحد دموکراتیک خلق افغانستان، شورای انقلابی و حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان به این جانب تفویض گردیده است اعلام میدارم که دین مقدس اسلام، رسوم و عنعنات ملی ما از اجداد و نیاکان ما بحیث میراث گرانبمایه برای مردم ما به جا مانده و هیچ کس حق ندارد علیه آن ها قرار گیرد و از آن ها رو بگرداند. دین مقدس اسلام، رسوم و عنعنات پسندیده اقوام و ملیت ها و خلقهای کشور ما اصول جدا ناپذیر نظام ملی و کلتور ملی و گنجینه های گرانبهای معنوی وطن عزیز ما هستند.»

«همچنان با قاطعیت اظهار می‌گردد کسانی که بخواهد نسبت به معتقدات دینی و مذاهب نسبت به سنن و عنعنات مردم ما بی احترامی کنند مردم مسلمان ما را بنابر معتقدات شان مورد تحقیر و توهین، و تحت فشار قرار دهند و علیه دین مقدس اسلام قرار گیرند قانوناً جلب و بر طبق قوانین دولتی مجازات خواهند شد، ...».

از نظر من کسانی که روی عقده های رنگارنگ چنان اتهامات ناروا را روا میدارند معاف اند، اما کسانی که آگاهانه هنوز هم زیر تاثیر تبلیغات جنگ سرد رفته برای ایجاد بی اتفاقی و بی باوری و جنگ اندازی بین روشنفکران و همفکران و مردم شریف وطن سازماندهی میکنند، باید مسؤولیت و عذاب وجدانی را هم در نظر داشته باشند.

چقدر بی انصافی است که انسان با خدا را بی خدا خطاب کرد، فرزند مسلمان را نا مسلمان گفت و عاشق خلق الله را دشمن خلق خطاب نمود که چنین است و یا چنان ...

بیاید باز هم بخشهای از سخنرانی تاریخی رهبر زحمتکشان کشور را خوانده، خود قضاوت نمایید که کی ها نا مسلمان و کی ها مسلمان میباشند؛

ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان در مراسم افتتاح نخستین کنفرانس علما و روحانیون جمهوری دموکراتیک افغانستان که به تاریخ ۹ سرطان ۱۳۵۹ در سلامخانه ارگ برگزار شد اشتراک نموده گفتند: «بسم الله الرحمن الرحيم: به نام خداوند بخشاینده و مهربان، گشایش نخستین کنفرانس علما و روحانیون جمهوری دموکراتیک افغانستان را در شرایطی که در کشور محبوب، مسلمان و انقلابی ما پس از پیروزی مرحله نوین انقلاب ملی و دموکراتیک ثور راه تابناک حق و حقیقت، راه عدل و تقوا، راه توسعه علم و معرفت، راه شناسایی واقعی یعنی صراط المستقیم، راه راستین که رضایت خداوند بزرگ در آن است، راه شناسایی مقام با کرامت والای انسانی، برای مردم مسلمان مستضعف ما، مردم زحمتکش، خدایپرست و حقیقت پرست جامعه ما گشوده شده است، به شما حضار با شرافت و کرامت، به شما علما و روحانیون محترم کشور، غازیان و شهیدان و به وکالت از شورای انقلابی و حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان و از جانب خود شادباش، تهنیت و تبریک میگویم.

این جانب بنده خدا، به نماینده گی از شورای انقلابی، حزب و حکومت، تشکیل این کنفرانس جامعه روحانیت را قدمی در راه تأمین آرمانهای والای میدانم که در اصول ساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان مطابق به دین مقدس اسلام تصریح گردیده است.

روحانیون و علمای شرافتمند! از شما تقاضا میکنم که به خاطر سعادت و نیکبختی مردم و به خاطر دفاع از آزادی و استقلال وطن محبوب خویش، جمهوری دموکراتیک افغانستان همه روزه به بارگاه ایزد متعال دعا کنید.»

هرگاه معیار قضاوت عقل و منطق باشد، کردار و پندار باشد، یقین کامل دارم، تأیید خواهید کرد که اکثریت فرزندان مردم پاک نیت و روشن ضمیر افغانستان با عقل سلیم و حُب وطنپرستی به دور تشکیلاتی بنام ح.د.خ.ا. جمع شده بود، واقعاً خلقی و پرچمی بودند که از بدن خلق زاده شده و پرچم راستین و سربلند مردم را حفظ و حراست میکردند که اکثریت شان در صداقت و راستی، پاکی و صفایی مانند نداشتند و رهبر شان به حیث زعیم و رهبر زحمتکشان کشور آزاد و مستقل در بین زعمای گذشته از صداقت، تقوی، پاکی، راستی و صفایی و وطنپرستی و مردم دوستی بی مانند بوده است.

به گواهی تاریخ، دشمنان مردم زحمتکش افغانستان و دشمنان دین و مذهب ما و دشمنان کلتور و فرهنگ ما، دائماً زیر نام دین و مذهب در بدل پول به خدمت و منافع بیگانه گان قرار داشته که هرگاه تنها عملکرد استخبارات پاکستان (ای. اس. ای.) را مورد بررسی قرار دهیم، ثابت میسازد که خدمتگزاران زیر بیرق بیگانه آن قدر مردم باتقوا، مسلمان واقعی و راستین ما را هوشیار و بیدار ساخته که دیگر ممکن با تبلیغات میان تهی چند دین فروش و طُنفروش به ساده گی نتوانند ملت ما را در برابر حق و عدالت گمراه سازند و رهبر و زامدار جامعه مسلمان را

نمی‌توانند رهبر نامسلمان تبلیغ نمایند، چرا در حاکمیت تحت رهبری کارمل، کتاب مقدس ما، یعنی کتاب خداوند و سنت پیامبر اسلام نی تنها رایج بود و تضمین شده بود، بل که به حیث تنفیذ کننده شریعت برای دفاع از حقوق فرد و اجتماع قرار می‌گرفت.

مبلغان ارتجاع و مزدوران زور و زر اتهامهای غیرحقیقی و غیرمجازی دگر را نیز علیه پرچم و پرچمیان و رهبر آزادیخواه، دموکرات، ملی و عدالت پسند زحمتکشان افغانستان دریغ نکرده که گویا آزادی بیان وجود نداشت و اجازه گفتار به کسی نمیدادند ...

با وصف عدم صحت این اتهام که اسناد و مدارک فراوان برای چنین دروغبافیها وجود دارد، لازم میدانم سند راست دیگری را که ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب واحد دموکراتیک خلق افغانستان، رییس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان به تاریخ ۱۳-۱۰-۱۳۵۸ یک عده از ژورنالیستان داخلی و خارجی را برای مصاحبه مطبوعاتی در تالار عمارت چهلستون پذیرفته و در فضای کاملاً دموکراتیک و صمیمانه به سوالات آن ها پاسخ دادند.

در آغاز این مصاحبه ببرک کارمل ورود ژورنالیستان خارجی را به کشور مهمان نواز افغانستان خوش آمدید گفته افزودند: «شما در شرایطی به افغانستان تشریف آوردید که مردم و کشور ما در یک وضع انقلابی حیات به سر می‌برند. طبعاً شما از کشورهای آمده اید که شرایط کار صلح آمیز در آن جا مستقر است.»

و در قسمتی از سوالات ژورنالیستان گفتند: «اصل اساسی مرحله جدید به تأکید و تأکید مصرانه اعلام میشود که، آزادی واقعی مردم افغانستان است یعنی نجات مردم افغانستان از تمام ظلم و ستم و مصائب که باند امین بنا بر نقشه و پلان و توطئه شبکه کار جاسوسی امپریالیستی میخواستند بر مردم افغانستان تحمیل کنند و کشور ما را به یک شکنجه گاه بزرگ تبدیل نمایند. هدف مرحله نوین این است که تا حدود امکانات، مردم افغانستان با مصونیت و امنیت از آزادیهای وسیع دموکراتیک، اعم از آزادی گفتار، بیان، اجتماعات، آزادی احزاب سیاسی و سازمانهای اجتماعی و سازمانهای توده‌یی و غیره برخوردار شوند و هر تبعه افغان، در شرایط صلح آمیز به کار صلح آمیز مشغول شوند. احساس آزادی، احساس مصونیت، احساس آرامش معنوی و خوشبختی در خانه خود و کشور خود داشته باشند. این اصل عمده است.»

### ای توانایی به زور خود مناز ما ضعیفان آنچه نتوان کرده ایم

مگر زمینه کامل ادای فرایض دینی برای همه و ادیان دیگر فراهم نبود؟ همه اتباع کشور خورد و بزرگ بدون هرگونه تبعیض در حاکمیت شریک نبودند؟ برابری حقوق زن و مرد را در آن دوره نادیده می‌گیرید؟

نشر کتب و آثار سیاسی، فلسفی، تاریخی، ادبی، دینی و غیره و غیره آن دوره را میتوان انکار کرد؟



مگر تشکیل اتحادیه های صنفی، کوپراتیفهای دهقانی، انجمن نویسندگان و شعرا، اتحادیه ژورنالیستان، اتحادیه روشنفکران ایجادگر، انجمن حقوق دانان، گسترش فعالیت اکادمی علوم و غیره و غیره را که از همه آزادیهای قانونی برخوردار بودند، میتوان انکار کرد؟

متعصبان چون تکلیف و مرض شان میباشد، هر هذیانی بگویند، خود را حق به جانب فکر میکنند، اما کسانی هم هستند که تاریخ حزب را مطالعه نکرده، راجع به اهداف حزب، خط مشی حزب یعنی از تاکتیک و استراتژی حزب آگاهی ندارند، مطالب فوق را نادیده گرفته تبلیغ سوء منمایند که گویا مشارکت را نمیپذیرفتند و یکه تازی داشتند و امثال ان.

## هرچه میخواهی بکن ای آسمان

### آبروی مردم دانا مریز

باز هم میخواهم برای مداحان مزدبگیر که در بدل پول و یا خوشخدمتی به خاطر اربابان بیگانه تبلیغ میکنند، از سخنان کارمل، رهبر زحمتکشان را، که به جواب یکی از ژورنالیستان گفته است، نقل میکنم: «... راجع به جبهه وسیع ملی پدر وطن به صراحت جواب میدهم، که ما نه تنها این اصل را امروز اعلان کرده ایم، بل که یکی از اصول اساسی مرام سیاسی حزب دموکراتیک خلق افغانستان بوده است در مرحله نوین ما به مردم وطن خود تعهد سپردیم و تعهد میسپاریم چیزی را که میگوییم آن را عمل میکنیم. بر اساس همین سه اصل اخلاقی، تاریخی ما پندار نیک گفتار نیک، کردار نیک چیزی را که می اندیشیم، به آن معتقد میباشیم، چیزی را که میگوییم، به آن اعتقاد داریم، چیزی را که عملی میکنیم مطمئن هستیم لذا شرایط و زمینه های این جبهه آماده خواهد شد. البته در هر شرایط، در هر جامعه و در هر کشور شرایط ایجاد جبهه متفاوت است ما این را مطالعه میکنیم که در شرایط مشخص وضع کنونی افغانستان، چه شکلی از جبهه ایجاد خواهد شد، و این به نیروهای ملی و وطنپرست تعلق دارد، که بین خود جلساتی دایر کنند، تبادل نظرهای صورت بگیرد که تا شکل جبهه مشخص شود.

لیکن این قطعی است که در تحت رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان، یک جبهه وسیع از تمام نیروهای ملی و دموکراتیک، از لحاظ سیاسی، از افراد گرفته تا محافل و عناصر و گروه ها، سازمانها و حتی اگر احزابی هم به وجود می آید، به اساس یک پلاتفورم مشترک یعنی مرام مشترک برای ایجاد یک جامعه نوین افغانستان مستقل، مترقی، آزاد و یک جامعه دموکراتیک تشکیل خواهد شد، و همچنین تمام سازمانهای اجتماعی و توده یی به شمول سازمانهای مذهبی و دینی و روحانیون پاک نهاد و شریف و جامعه روحانیت در افغانستان، در این جبهه وسیع شرکت خواهد کرد.»

مراد تبلیغات یک عده نو به دوران رسیده گان و یک عده مقام طلبان که عشق شان، شوق شان و آرزوی شان را فقط همین تشکیل میدهد که به حیث فرد اول در گروپ قابل مطرح باشند، برای به دست آوردن این هدف قبل از همه به هر کار و هر عملی غیر دموکراتیک و غیراصولی و غیرمردمی و افغانی حاضر اند هرگونه سنگ اندازی را، به هر قیمت که شود، انجام دهند و نگذارند قشر آگاه متعهد و وطنپرست، مردم دوست که جز خدمتگزاری به مردم دیگر هدفی ندارند، انسجام فکری، انسجام قشر روشنفکران و آزادیخواه ایجاد گردد، حتی حاضر اند علیه آن رهبرانی که راه انسانیت، الفبای مبارزه، انساندوستی و تا سطوح که امروز

خود ادعای رهبری میکنند شعار داد و امروز در قید حیات هم نیستند قرار گرفته جعلیات میسازند.

طور مثال کارمل را با همه افتخارات تاریخی اش برای سوء استفاده و نیات ناروای خود، چپ افراطی و بیگانه پرست و غیره تبلیغ میکنند و داکتر نجیب الله شهید را به همه شجاعت و جسارتش، راست افراطی و غیره تبلیغ مینمایند.

### من از بیگانگان هرگز ننالم که با من هرچه کرد آن آشنا کرد

مایه تأثر این است که چرا از وقایع به طور معقول آن استفاده صورت نمیگیرد؟ فکر میکنم، کارمل و یا هر شخصیت دیروز را در آیینۀ امروز دیدن نه تنها اشتباه و کوتاه فکریست، بل که احمقانه و کودنانه تلقی میگردد، من عاشق قد و اندام کارمل نبودم و اکنون هم نیستم و هیچ گونه ارتباط شخصی ندارم، از مداحی هم خوشم نمی آید، آنچه مرا مجبور به تحریر سطور هذا میسازد، شخصیت نیک، جسارت و مردانگی، وفاداری به آرمانها، پاکی و صداقت، مردم دوستی، وطندوستی و گذشته پاک آن رادمرد بزرگ تاریخ است، که بهترین روزهای زنده گی و جوانی خود را وقف خدمتگزاری به مردم کرده، جوانی و روزهای عیش و نوش خود را در گوشهء کوتاه قفلی زندان با غل و زنجیر به جرم مردم دوستی و عشق به وطن و آزادی و استقلال سپری کرده است.

فقط احساس و درکم از واقعیت زنده گی مان است و نمیخواهم عزیزان و هموطنانم را به بیراهه ببرم، چرا خوب گفته اند که یک عمر اشتباه کردن، نی تنها افتخارآمیز است که بسیار مفیدتر از یک عمر نشستن باطل است.

در این جا باز هم لازم میدانم جهت قضاوت شما قسمتی از سخنان رهبر زحمتکشان افغانستان را پیشکش نمایم.

د افغانستان د خلک دموکراتیک گوند د مرکزی کمیٹی عمومی منشی ، د افغانستان د دموکراتیک جمهوریت د انقلابی شورا رییس او صدراعظم ببرک کارمل د جوزجان، فاریاب، بلخ، سمنگانو، بغلان، پروان او بامیانو د ولایاتو یو شمیر روحانیون، مشران او د خلکو استازی د ۲۳-۳-۱۳۵۹ تاریخ د ارگ په بڼ کی ومنل او د افغانستان په ننی او راتلونکی سرنوشت پوری د مربوطو حیاتی مهمو مسالو او د افغانستان د خلکو د هر وگری د وظیفو او رسالت په باب یی داسی وویل : «زه د ستاسو د هیوادوال، ستاسو د خدمتگار، ستاسو د ورور په توگه تاسو ته حقیقت وایم زه د یوه انسان او مسلمان په توگه یوه مینه لرم او هغه زما د هیواد، زما د خلکو، زما د وطن له خپلواکی او آزادی سره مینه ده.»

این واقعیت را هم نمیتوان نادیده گرفت که اکثریت فرزندان حزب و کارمل رهبر شان، دشمن نداشتند، اما دشمن مردم و تمامیت ارضی افغانستان دشمن شان بود، هر آن کس سبب آزار و اذیت مردم میگردد، از مقام خود سوء استفاده میکرد، به گروهبندی، رشوه ستانی، قانون شکنی، خودخواهی، توطئه گریها، گروهپرستیها و محل پرستیها و غیره و غیره که حیثیت و اعتبار مردم افغانستان را متضرر میساخت، برخورد جدی و قانونی داشته و با چنین اشخاص و افراد به خصوص اعضای حزب هرگز سازش صورت نمیگرفت و بارها در مجالس حزبی

و اداری توصیه انتقادی کرده، کوچکترین اشتباه را گناه می‌شمرند که گوشه‌ء از گفته ۲۲- ۴- ۱۳۵۹ شان چنین بود: «با تأسف باید اذعان کرد و از خود انتقاد کرد و با جرئت انتقاد کرد که حتی علی‌الرغم اینکه رهبری به دست حزب طبقه کارگر و همه زحمتکشان است، لیکن ماشین اداره دولت ما تاکنون هنوز تا حدودی ضد مردم است.»

در هر نظام سیاسی و هر رژیم و هر اداره جرم امر شخصی پنداشته شده که مرتکب آن نزد قانون مظنون و متهم می‌باشد اما چیزی که برای یک رژیم و اداره ضروری و اصل قبول شده حساب می‌گردد حاکمیت قانون است و برنامه عمل و استراتژی هر سیاست حاکم در برابر قانون مشروعیت و اعتبار آن می‌باشد. به همین دلیل بود که به دوره حاکمیت ح.د.خ.ا. انسان مظنون و متهم در موضوع نزد قانون متهم شناخته می‌شد هیچ گاهی مهم نبوده که این متهم عضو حزب است یا غیر حزبی، متهم کارمند و دوست و پشتیبان دولت است یا دشمن دولت و غیره.

بیمورد نخواهد بود از گفته های رهبر حزب و زحمتکشان کشور در پلینوم چهارم کمیته مرکزی ح.د.خ.ا. که توصیه جدی اش برای اعضای حزب که از راه غیر مستقیم و غیر اصولی که حیثیت خود و همفکران شان را لطمه دار سازد و مردم زحمتکش وطن را متضرر سازد یادآور شوم که چنین فرموده بودند: «ما نمیتوانیم در مورد یک نقیصه دیگر سکوت کنیم: بعضی از کارمندانی که حزب، پستهای بزرگ و پرمسئولیت را به ایشان اعتماد نموده است از موقف و مقام خود سوء استفاده میکنند، به کمیته مرکزی اطلاعاتی میرسد که بعضی از کارمندان به گروه بندی، رشوه ستانی، اختلاس، قانون شکنی، تطمیع و تهدید وعده و وعید به کارهای نامطلوب و خارج از صلاحیت خود دست میزنند، در این باره چه میتوان گفت؟ انقلاب ثور به خاطر آرمانها و رفاه خلق صورت گرفته است نه به خاطر اقتناع بلند پروازیها، خودستاییها، خودخواهیها، توطئه گریها، گروهپرستیها، مقام پرستیها، شهرت طلبیها، گروهبندیها، محل پرستیها و ثروتمند شدن بعضی افراد و خانواده ها. چنین افراد با اعمال خود به وحدت حزب، اعتبار و حیثیت حزب در نزد مردم لطمه مستقیم وارد میکنند.»

با این وضع سازش غیرممکن است و ما با آن سازش نخواهیم کرد. کمیسیون کنترل و نظارت کمیته مرکزی حزب و دیگر مقامات مسؤول موظف اند تا موارد چنین رفتار و کردار را تفتیش نموده و فیصله های لازم را اتخاذ نمایند و حزب، دولت و مردم را از آن آگاه سازند.

توسعه پایگاه اجتماعی حزب، صفوف آن و بیش از همه جذب کارگران و دهقانان، سربازان و افسران آگاه و پیشرو برای تحکیم حزب دموکراتیک خلق افغانستان اهمیت بزرگ و مهمی را حایز است، در دو ماه اخیر در حزب صدها نفر عضو آزمایشی و اصلی پذیرفته شده اند، افزایش صفوف حزب دموکراتیک خلق افغانستان و سعی افراد برای پیوند دادن سرنوشت خود با این حزب بیانگر ارتقای حیثیت و اعتبار حزب و اعتماد مردم نسبت به آن است. کمیته مرکزی به پذیرش اعضای جدید به حزب ارزش بزرگی را قایل است و آن را به مثابه جزء لاینفک کار در جهت افزایش نفوذ حزب دموکراتیک خلق افغانستان در بین توده ها و تحکیم رابطه آن با مردم می‌شمارد. کمیته های ولایتی، شهری، ناحیه یی، ولسوالیها و سازمانهای اولیه باید به پذیرش اعضای جدید به حزب توجه دایمی مبذول داشته و براساس انتخاب دقیق انفرادی اشخاص سازمانهای حزبی را به حساب بهترین نماینده گان زحمتکشان توسعه بخشند. باید به جذب جوانانی که از سیاست حزب دموکراتیک خلق افغانستان پشتیبانی میکنند و داوطلبانه و

آگاهانه در صفوف مدافعان قرار میگیرند، توجه دایمی داشت، مخصوصاً این امر در رابطه با اعضای سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان که مدرسه سیاسی آبدیده گی و مبارزه را در آن سپری نموده اند و پخته گی ایدیالوژیک خود را در پراتیک روزمره ثابت ساخته اند، در نظر گرفته شود.

این کار به ما کمک خواهد کرد تا حیثیت و اعتبار سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان و نفوذ آن را در بین جوانان ارتقا بخشیم و مسؤولیت آن سازمان را به مثابه کمک کننده پیکار جو و ذخیره فعال حزب افزایش دهیم.»

**چون با کس همراه شدی، از نیمه راه برمگرد**

**چون از پی مردان روی، دیگر ز نامردان مباش**

در دلها، یعنی نمردن!

آن عده از عزیزان دوران حاکمیت حزب و دولت دموکراتیک (پرچمیان)، که مانند بلبل هزارداستان شعارهای تند و تیز میگفتند و افتخار میکردند، مگر چه شد که امروز بسان گنگ مادرزاد، حتی جرأت گفتن واقعیتهای زنده گی دیروزی خود را هم ندارند. آن همه افتخارات مشترک، غرور و سربلندی مشترک خویش را هم نادیده میگیرند، با خون شهدا، اشکهای بیوه زنان و یتیمان، به نآمیدی و بی سرنوشتی و سیاه روزی مردم و کودکان و جوانان و قلبهای شکسته زحمتکشان بازی میکنند، تا چند شخصی، و چند تلویزیونی و چند خبرسازان و خبربازانیکه حرفه جنگ اندازی ملیتها را در افغانستان عهده دار بودند و هستند، ایشانرا مورد الزام و ملامتی قرار ندهند!!!

آیا باقیمانده عمر کوتاه به همین ذلت و شرمساری ارزش آنرا دارد که عزت، اخلاق و غرور افغانی و سربلندی ملی را فدای چند روز خوشگذرانی کرد؟ آیا در برابر مردم، دوستان و آزادیخواهان، بالاخره، فرزندان و خانواده خود جوابده خواهیم بود؟ هرگاه فرزندان مان و یا اعضای خانواده سوال نمایند که دیروز خود را یگانه وارث شخصیتهای نامدار ملی و وطنپرست تعریف کرده، تا آخرین روزی که چوکی و مقام حزبی و دولتی را از برکت همین حزب و همان حاکمیت داشتید، شعار تان زنده باد پرچم و پرچمیان بود، نظم و دسپلین آهنین را پذیرفته، نصیحت وحدت عام و تام و یکپارچگی صفوف را می خواستید . . .

امروز که آنروزها وجود ندارد چی میخواهید؟ مگر بخاطر جلب و جذب چند تن احساساتی و ناراضی بدور خود، آنها را کوبیدن راه مقدس دیروزی، چی ثوابی را کمایی خواهید کرد؟ مگر راه دیروزی شما جهانی بینی وسیع برای امروز و آینده وطن را پیشبینی نمیکرد؟

بهتر است باری دیگر همان سخنرانی های رهبر دیروزی تانرا که با مستی و کف زدنهای جملاتش را تائید میکردید، بخوانید و سر به گریبان تان نموده خود قضاوت نمایید.

رهبریکه از نام و افتخارات آن سوء استفاده صورت میگیرد، چنین گفته است: «ستون فقرات انقلاب ملی و دموکراتیک را جبهه ملی پدروطن در تحت رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان یعنی حزب طبقه کارگر و تمام زحمتکشان افغانستان تشکیل میدهد. در جبهه وسیع

ملی پدروطن علاوه بر زحمتکشان، علاوه بر کارگران و دهقانان زحمتکش، کسبه کاران، پیشه وران، روشنفکران مترقی، روحانیون وطنپرست، تاجران و سرمایه‌داران ملی نیز سهم بارز دارند و این حقی است که در اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان ثبت می‌باشد.»

کسانیکه نسبت نداشتن مواد جدید تبلیغاتی، هنوز هم شعارهای تاریخ زده و استهلاک شده دوران جنگ سرد را استعمال مینمایند، بدانند که دیگر حکم کفر را بالای بنده گان خداوند صادرکردن پذیرش ندارد، گناه دیگران را بالای پرچمیان انداختن از مود افتاده است.

### ناکرده گناه در جهان کیست بگو      آنکس که گناه نکرده چون زیست بگو

شخصیت مردم دوست، وطنپرست، مبارز نستوه و دلیرمرد انقلابی وطن که در عمل همه نعمات مادی و معنوی شخص خود را وقف و قربان وطن و مردمش نموده و مانند شیرمردان با اراده آهنین در برابر هرنوع استبداد و مظالم علیه زورمندان و ستمگران و علیه افراطیون راست و چپ رزمیده، تا آخرین لحظه حیاتش با معامله گریها و معامله گران سیاسی در تضاد بود.

بهتر خواهد بود بگویم، در مورد کارنامه و برنامه کارمل لازم است اتهامات وارده را به منحرفین معلوم الحال و مداحانش خلاصه سازیم که انتقاد از صدای مگس را باعث اتلاف وقت دانسته و برای پیروانش سخنان انشتاین را مثال آوریم که میگوید: (روزی کسی از انشتاین پرسید، که جناب شما چه فورمول را کشف کرده اید که اینقدر سر و صدا در موردش بلند است؟، انشتاین گفت: که هرگاه این فورمول اهمیت نمیداشت، حداقل صد کتاب در تائید و یا رد آن نوشته نمیشد.)

افغانستان امروز به برنامه های جدید سیاسی ضرورت دارد، افغانستان امروز مطابق اوضاع و احوال دنیای امروز به تشکیلاتی ضرورت دارد که عاری از همه کشمکشها و درگیریهای سابقه و دیروزی باشند.

با تأسف فراوان که بعد از متلاشی شدن حزب و دولت دموکراتیک، پرچم و پرچمیان به چندین پرچم و چندین شاخه و فرکسیون منقسم گردیده و در راس هرشاخه و هر فرکسیون آن چندین شخصیت قد بلند کرده، که به قول معروف هیچکدام از یک من (یک سیر) کم نیستند و حداقل یک قرن دیگر ضرورت است تا قهرمان جدید را پیدا نمود، در حالیکه از یاد احزاب در جوامع متمدن یک امر طبیعی پنداشته میشود، اما دهه ی سکوت در اروپا ثابت ساخت که عده ی از کادرهای حزب با تمام صداقت و صمیمیت که نسبت به گذشته و آینده نهضت و مردم وطن دارند، یگانه کندی و ممانعتیکه در راه پیشرفت برای پروسه انسجام، وحدت و یکپارچگی وطنپرستان تا کنون به مشاهده میرسد، به اصطلاح سنگ اندازی همین کادرهای عزیز حزب ماست که صرف دامنگیر خودخواهی و جاطلبی خودش وسیله محدود بودن گروپش (!) میگردد، هیچ یک از این رفقای ارجمند خود را نیافتیم که در برابر منافع عام از خودخواهی گذشته، بپذیرد که زمانی توان رفتن عقب رفیق دیگری را هم دارد، فکر آنرا ندارند که نخستین نشان آدمیت و انسان واقعی و حقیقی و بزرگ، فروتنی می‌باشد، چنین عزیزان اگر برای مدتی خود را مجذوب دیگران بسازند، فکر میکنم با گذشت زمان کوتاه تعداد زیادی مجذوب شان خواهد شد، دیدید که دور نگهداشتن نماینده گان واقعی افشار زحمتکش و ستمدیده مردم از

ارگانهای حاکمیت، زمینه را تا کدام حد برای چپاولگران فراهم ساخت، در حالیکه همکاری های جامعه جهانی را به خاطر ختم بحران افغانستان پشتیبانی باید کرد.

اما مردم داغ دیده، عذاب کشیده و ناامید افغانستان که به جز فقر و بیچاره گی، خون و خونریزی، فرار و تبعید روز خوشی از سیاست بازان ندارند، لازم نیست باز هم مورد تجربه نو بدوران رسیده گان قرار گیرند.

بهتر است برای جبران خطاهای دیروزی و انسجام واقعی نیروهای چپ و مترقی، تشکل و اتحاد واقعی را با روحیه وطنپرستی و مردم دوستی واقعی به وجود آورد، سلیقه های مختلف را با عقل سلیم زیر یک پرچم مقدس، در یک جبهه بزرگ از نیروهای چپ و دموکرات به خاطر تامین دموکراسی و عدالت اجتماعی، آزادی انسان، مبارزه علیه هر نوع ستم، زدودن بیعدالتی و بهروزی مردم، دور هم گرد آورد.

باید راه حق و عدالت را جستجو کرد تا باشد روان ناآرام شهدای گلگون کفن را که با آرمانهای پاک خویش دنیای فانی را وداع گفتند، شاد ساخته باشیم، باید یکدیگر را عفو کرد، جبران اشتباهات و تعهد عدم تکرار آنها وعده داد و حقوق و واجبات همدیگر را احترام کرد.

برای صحت بخشیدن گفته های فوق، احساس و یگانه آرزوی رفیق ببرک کارمل رهبر زحمتکشان کشور را بخوانید که به تاریخ ۲۷/۱۱/۱۳۵۹ مردم شریف ولایات بغلان و بدخشان را در قصر گلخانه به حضور پذیرفته، به آنها گفتند: «ما خود را اولاد مردم خود می دانیم و آرزو داریم که خداوند بزرگ به ما نیرو و قدرت بدهد که در خدمت مردم زحمتکش خود باشیم نه در خدمت خانواده هائیکه بر مردم شریف ما ظلم و ستم کرده و از خون مردم عیاشی و خوشگذرانی نموده اند.

طوریکه همیشه به مردم خود گفته ام یکبار دیگر اطمینان میدهم که هیچ قدرت و نیروی وجود نخواهد داشت که دین، مذهب، عنعنات، رسومات پسندیده، فرهنگ و زبان مردم ما را از آنها بگیرد.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان و جمهوری دموکراتیک افغانستان مطابق اهداف و پالیسی خود نه تنها از دین، مذهب، عنعنات، رسومات پسندیده و فرهنگ ملیتهای ما حمایت و پشتیبانی می نماید، بلکه زمینه انکشافات و پرورش آنها فراهم خواهد ساخت و در این راه از هیچگونه سعی و تلاش دریغ نخواهد کرد». آنهایکه بلد نیستند از طی دل گریه کنند، خنده کردن را هم بلد نیستند . . .

یک علت که تا هنوز عده از حزبی ها از شوک نبرآمده و مخالفان در تبلیغات خود دست بالا دارند در اینجاست، که با گذشت دو دهه از فروپاشی حاکمیت ح.د.خ.ا. و حزب وطن، هنوز هم کادر حزب ندانسته است که علت آمدن و دوباره خارج شدن قوای محدود شوروی دیروز به افغانستان چه بود؟ چرا آمد و چرا رفت؟ کی آوردش و کی دوباره رخصتش کرد؟ کی مقصر اصلی است و کی مقصر نیست؟ و دهها سوال دیگر.

در حالیکه امروز همه گان میدانند که ما و سیاستهای ما و مردم بی گناه ما در دام بازی بزرگ افتادیم، فکر میکنم دلیلیکه "شاه میبخشد و شاقلی نی" همین است که ما خود، خود را هم سقوط

دادیم و هم سکوت، تا کنون عده زیادی از عزیزان ارجمندی زیدخل و مسؤل در همه قضایا، در نوشته ها و نی در برآمدن عقب مکروفون، جرئت و شہامت گفتن واقعیتہای زندہ گی دیروزی را صادقانه و بی پردہ برای درس عبرت و عدم تکرار آن ندارند و رفع مسؤلیت فردی نکردہ اند، تنہا بہ دایرکتری پس پردہ بہ شکل گوشکانی بہ این فرد و یا این شعبہ و آن شعبہ، کہ تنہا مفاد مادی و لحظہ بی داشتہ، بسندہ نمودہ اند. ہمین است کہ جرئت کاذب وسیلہ شد تا ہرگونہ تبلیغات مخالفان مؤثر و کارگر افتد.

در حالیکہ منطق قوی برای دفاع از خود و از راہ برحق خود، کہ حق مسلم ہر فرد و ہر اجتماع میباشد، وجود دارد. چنانچہ برای صحت ادعای خود بیمورد نخواہد بود خلاصہ نوشتہ گروہی از دانشمندان انسٹیتوت تاریخ نظامی فدراسیون روسیہ را تحریر ہدارم کہ گفتہ اند: «رہبری نو بہ سردمداری ببرک کارمل با بہ قدرت رسیدن در آغاز ۱۹۸۰ بی پردہ اعلام نمود کہ در پی اعمار سوسیالیسم در افغانستان نیستند . . .».

آنعدہ متعصبین اگر باسواد اند یا کم سواد، موضع دیپلوماتیکی را نادیدہ گرفتہ، حزب دموکراتیک خلق افغانستان را حزب کمونست و رہبر ملی و دموکرات آنرا رہبر کمونستان می نامند، آنہم در مجالس و نشرات رسمی، نمیدانم برای چنین افراد چہ خطاب باید کرد؟ فقط یک جملہ اصطلاحی برایشان زببندہ خواہد بود تا گفتہ شود: "اگر این مکتب است و این ملا، حال طفلان خراب می بینم".

فکر میکنم همانطوریکہ حادثہ ثور بالای حزب و مردم تحمیل گردید، ناگذیری های ملی و بین المللی آنزمان، مرحلہ جدید (مرحلہ تکاملی) را ہم بالای حزب و رفقای مربوط جناح پرچم حزب قبولاند کہ انعکاسات، عکس العمل کادرهای حزب و بیانیہ های شفاهی و تحریری رفیق ببرک کارمل، خود واقعیت قضیہ را روشن میسازد کہ تا کدام حدود کارمل و ہمرزمانش را احساس وطنپرستی و مردم دوستی شان قربانی حوادث ناگوار و ناخواستہ و تحمیل شدہ آنزمان ساختہ بود.

کارمل نمیخواست مردم و ملت داغدیدہ و رنجکشیدہ را کہ در برابر بزرگترین جنگ اعلان ناشدہ قرن بیستم بہ خاطر دفاع مشروع از میهن و حاکمیت ملی شان قرار داشتند، نامردانہ رها کند. چرا افغانستان را ناخون افکار دانستہ، یکی شعار جنگ تا آخرین افغان را بلند میکرد، دیگری میگفت کابل را باید در آتش سوختاند، سومی شعار انقلاب اسلامی را صادر میکرد، بالاخرہ عربہا نفوذ و ہابیت و عجم ہا جنگ سرد را براہ انداختہ بودند. چنانچہ در مصاحبہ ببرک کارمل با خبرنگار مجلہ "اشپیگل" چاپ آلمان، منتشرہ در روزنامہ آزادی ارگان نشراتی سازمان سازا بہ سردبیری سخی غیرت در اواخر سال ۱۳۷۰، از وی سوال شدہ کہ شما چگونہ ہمزمان با تجاوز اتحادشوروی زعامت کشور را بدوش گرفتید؟ ببرک کارمل در جواب گفت: «در آن ہنگام من عملاً خودرا در برابر یک عمل انجام شدہ یافتم و می دیدم کہ افغانستان و مردمش عملاً در آتش جنگ اعلام ناشدہ می سوزند، در برابر من بہ حیث کسیکہ دوبار از جانب مردم افغانستان و شہریان شریف کابل بہ حیث نمایندہ در پارلمان دورہ شاہ برگزیدہ شدم و ہمجنان بہ حیث شخصی کہ در سمت های منشی کمیٹہ مرکزی ح.د.خ.ا. و معاون شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان و معاون صدراعظم کشور ایفای وظیفہ نمودہ بودم، آیا باید بہ حیث یک نظارہ بین بہ تماشا نشست و دید کہ افغانستان و مردمش چگونہ در این آتش میسوزند و یا حداقل در برابر وطن و مردمش احساس مسؤلیت نمود و

برای خاموش نمودن این آتش گام های مسؤولانه برداشت، از این رو پس از تعمق زیاد راه دوم را ترجیح دادم.»

الکساندر مایوروف، مستشار ارشد نظامی شوروی در افغانستان، از کابل به مقامات مسکو چنین نوشته است: «هنگامیکه رفیع (وزیر دفاع آنوقت) به بیرک کارمل گزارش میداد، به دقت مراقب رییس دولت بودم. هنگام یادآوری از تلفات دشمن ها، چهره بیرک کارمل کبود میشد، با ناشکیبایی، با دست لرزان از سر میز قلم میگرفت و میکوشید یادداشت بردارد. مگر دستش یارای نوشتن نداشت. خواهش میکرد تا دوباره تکرار گردد، شاید (کارمل) امیدوار بود ارقام کمتری را بشنود.»

### در دل این تیره گی آیا صدای پای کیست؟ کاینچنین لرزد به خود این خانه ها دهلیزها

آری، نگرانی و دست لرزان کارمل واضح و روشن میسازد که واقعاً وی به حیث یک خدمتگار صادق و متعهد، در برابر مردم خود مسؤولیت احساس میکرد و به حیث پیشگام جنبشهای آزادیبخش نیروهای چپ و رهبر مبارز که آرمانهای بیکران کارگران، دهقانان، خلق رنجدیده وطن و همه زحمتکشان افغانستان را به دل می پروراند، این حق را داشت که دستش موقع یادداشت تلفات و ضایعات وطن و مخالفان مسلح حاکمیت دولتی، بلرزد و او را متأثر سازد، حافظه اش را شوک داده و روانش را چنان ناراحت سازد که حتی در برابر بلندرتبه ترین فرد کشور دوست خویش هم دیپلوماسی را رعایت کرده نتواند . . .

شماری از عزیزان ما که تا کنون به معلم و آموزگار، پدر معنوی و استاد تعلیم و تربیه خود وفادار نمانده، خلاف همه نورمهای اخلاقی و افغانی، با ماسک و عینکهای سیاه و نام مستعار در تخریب و بدگویی، آنهم در سن و سالی که زیبایی گمی ندارد، زیر دهل حریفان سیاسی خویش رقصیده و یا حیثیت به اصطلاح چکچکی را به خود میگیرند. آیا میتوان انسانهای آگاه و نسل جوان را فریب داد؟ آیا مورد سوال فرزندان و اعضای خانواده خود قرار نمیگیرید که بگویند تا دیروز به حیث یک حزبی متعهد و یک انقلابی، گیلای آب را گرفته عقب رهبرتان از یک میز خطابه به میز خطابه دیگر با افتخار میرفتید، اکنون که نی آن مقام است و نی آن چوکی و نی آن میز خطابه، و آن رهبر هم دیگر حیات ندارد، در تخریب و بدگویی حزب تان هستیید . . .؟

جرم امر شخصی است، اینکه همزمان بیرک کارمل چه کردند و همفکرانش در حاکمیت چنان بودند و چنان شدند و چنان کردند، مسئله است که به قضاوت تاریخ و عملکرد خودشان تعلق دارد، اما آنچه مانند آفتاب کاملاً روشن است، پایداری و دلیری، پاکی و صفایی، صداقت، راستی و مردم دوستی و وطنپرستی کارمل و همزمانش نسبت به مردمش و قوانین نافذه، عملنامه و برنامه اش میباشد که سخت به آن پایند و وفادار بود. زنده گی و عملکردش این اوصاف را به همه ثابت ساخته است.

قبل از ارایه هرگونه تیوری و صادر نمودن حکم تکفیر دیگران، لازم است که اولاً به نقد و اصلاح خود بپردازیم، بهتر است از خواب غفلت بیدار شده، تمام این آرزوهای را که در دنیای غرب به شکل خیالی جستجو می کنیم، که ممکن خواب باشد و خیال، به جای این رویا باید اول



روحیه باور، اعتماد و اطمینان را در خود زنده سازیم و قبل از دیگران گام نخست را هم خودمان برداریم.

بهتر است باز هم بخوانید که پروفیسور (فردهالیدی) از مدرسه علوم سیاسی دانشگاه لندن میگوید: «ترس از ایجاد یک دولت دشمن در کابل، علت اصلی هجوم شوروی به افغانستان بود، از شوروی بیش از ده بار دعوت شده بود تا نیروهایش را بفرستد. اما این بدان معنی نیست که روسها درباره مداخله سال ۱۹۷۹ حقیقت را میگویند، چراکه یقیناً حفیظ الله امین از آنها دعوت نکرده بود که به دارالامان بیایند و او را بکشند. آنها دعوت نشده بودند تا آنچه را انجام دهند که انجام دادند. آنها دعوتهای گذشته را برای دخالت نظامی مورد سوء استفاده قرار دادند. البته کارمل نیز کسی نبود که از نیروهای شوروی بخواهد تا به افغانستان بیایند. تصمیم در مسکو گرفته شد و از او خواسته شد با این تصمیم موافقت کند و او این کار را کرد، بنابراین تصمیم دخالت نظامی، تصمیم روسها بود در واکنش به وخامت اوضاع در افغانستان». هرگاه تن را توانا، خرد را بیدار و روان را پاک نگهداریم، قضاوت ما چنین خواهد بود.

اماتورانیکه از نیت پاک بزرگان و اعتماد صفوف و مردم پاک نیت ما سوء استفاده میکنند، چرا خود تغییر شخصیت نداده و وجدان خود را قاضی برای حل پرابلمهای شان نمیسازند؟ چرا به عوض تکفیر دیگران انگشت را به طرف خود نمیگیرند؟ چرا دو قوم، دو زبان و دو گروه باهم برادر و باهم برابر را به عوض تحریک و روگردانی از همدیگر برای آشتی رو در روی نمیشانید؟ چرا به عوض انداختن ملامتی بالای همدیگر، علل و انگیزه های این کینه توزی را دریافت نمیکنید؟ چرا به عوض تحریکات و ارایه دساتیر تشنج بار، از به کرسی نشاندن اهداف نیک و انسانی کار نمیگیرید؟ چرا به خاطر کوبیدن حریف؟! واقعیت را کتمان میکنید؟ چرا به عوض درزاندازی، انشقاق و تفرقه اندازی از پیوندکردن بین هم استفاده نمیکنید؟ چرا به عوض تعلیم دادن جوانان به خشونت و کینه توزی، انسان سازی و مسلک سازی و کارشناسی را که منافع مردم و وطن در آن باشد، جاگزین نکرد؟ چرا به عوض تغییر دادن موضع و دوری جستن از مبارزه و دفاع از آرمان برحق مردم، با همزمان و همفکران خود یکجا در یک صف مبارزه استاد شده و مقاومت نمیکنید؟ چرا به عوض تبلیغات سوء، آنها با مصارف مادی و معنوی بی مورد و برای ساختن گروهکها، از تسخیر روان مردم تان کار نمیگیرید؟ چرا به عوض تفرقه انداختن بین هم و روشن ساختن آتش در بین خانواده همفکر خود، طرح انسانی را جهت جمع کردن همفکران نمی ریزید؟ و بالاخر، چرا خود را با انواع بازیهای اوپراتیفی دیروزی بالای رفقا تحمیل و به عوض غوغای مفت و بیهوده از این گوشه دنیای پیشرفته و بیگانه، طرح خود را در میان دگراندیشان جامعه خود مطرح نمی سازید؟ و چراهای دیگر را، هرگاه درک کرد، در آنصورت میتوان یعقین حاصل کرد که این شب سیاه و تاریک را با طلوع صبح صادق دگرگون میتوان ساخت و حق به جانب خواهی بود که سنگ وطنپرستی و انساندوستی را، که راه و آرمان کارمل و همزمانش میباشد، به سینه زد، چرا کارمل و همزمانش هرگز و هیچگاهی به دستاوردهای ناسالم و زودرس و کوتاه مدت که دردهای درازمدت برای مردم را در قبال میداشت، باور و ایمان نداشتند.

با تأسف فراوان که امروز عده از عزیزان ما هم برای دستاوردهای زودرس با پول بیگانه برای متفرق ساختن عزیزان خود میرزمند، که در عقب این همه برنامه ها دشمنان مردم و وطن تحت نامهای گوناگون که موجب شعله ورساختن جنگ در وطن ما گردیده و هزاران انسان وطن ما را نیست و نابود ساخته، میلیونها هموطن ما را بی خانه و کاشانه و فرار از وطن

کرده، کلتور و فرهنگ ما را متضرر ساخته و در حالت از بین رفتن قرار داده، وحدت ملی ما را برهم زده و زیربنای اقتصادی و همه ارزشهای کشور را نیست و نابود کرده، فعالیت دارند، مگر ما کر و کوریم که نمیدانیم این همه و همه صرف (به خاطر لحاف ملا نصرالدین است؟)، دسترسی به ذخایر عظیم نفت و گاز کشورهای نفت خیز آسیای مرکزی و تسخیر ارتفاعات سیاه کوه و سفید کوه برای نصب آنتن های کشفی و . . .، دنیای زورمندان را وادار ساخته تا بخاطر منافع ملی شان بازی بزرگ جدید "جنگ علیه تروریسم و جنگ به اصطلاح زرگری با دو فرد، آنها معیوب و معلول (ملا عمر و بن لادن)" را با دایرکتری آی.اس.آی پاکستان به راه اندازند.

تاریخ واضح میسازد که کشور و مردم ما در طی زمانهای گذشته به نامهای مختلف و بازیهای رنگارنگ به خاطر اهمیت و موقعیت ژئوپولیتیک و سوق الجیشی خود و نقطه خاص که بین آب و خشکه قرار داشته ایم، در هر زمان، به اصطلاح مطابق نرخ روز، مورد تاخت و تاز ابرقدرتهای جهان قرار گرفته است، که بازی قرن حاضر را میتوان پُرماجرا ترین بازی نسبت به بازیهای قرن گذشته خواند.

هرگاه بیطرفانه قضاوت و صادقانه عمل نمائیم، باید اعمال گذشته را نقد نموده، باید سیاه و سفید را از هم فرق نموده، سیاه را- سیاه و سفید را- سفید بگوئیم و این نقاب فولادین و ماسک آهنین را از رو و کله بازیگران اصلی به دور اندازیم، این بازیگران هرکه باشد، از من باشد یا از تو، داخلی باشد یا خارجی، دوست باشد یا دشمن، باید آنها را افشاء نماییم!

آقای زیگنوبرژینسکی، مشاور امنیت ملی امریکا در زمان جیمی کارتر، حقایقی را افشاء نموده که هنگامه و سروصدای زیادی را در میان حلقات سیاسی و پژوهشی بر پا نموده است.

او میگوید: «این ما بودیم که شوروی ها را تشویق نمودیم تا به افغانستان تجاوز نظامی نمایند و در این پروژه، پاکستان رفیق راه ما بود.»

و در جای دیگر اضافه میکند: «ما فشار خویش را بالای روسها عمداً بالا بردیم تا مجبور به مداخله مستقیم شوند.»

واقعیت امر چنین است که بیشتر از چهارده بار ملاقات مخفی نماینده امریکا در کابل با امین، ممکن اظهارات برژینسکی را به واقعیت بیشتر نزدیک سازد، چرا این پلان به منظور کشاندن پای روسها به افغانستان، قصداً بخاطر گرفتن انتقام از ویتنام، طراحی شده بود تا با ریختن خون انسانها، ضربه زدن به اقتصاد و بالاخره از همپاشی شوروی، عقده دیرینه خود را حل نمایند.

برژینسکی در مصاحبه ی با شماره پانزدهم جنوری ۱۹۸۸ نشریه فرانسوی نوول ابسرواتور از چهره حقیقت چنین پرده برمیدارد.

او میگوید: «شش ماه قبل از پیاده شدن نیروهای ارتش سرخ در خاک افغانستان با زمینه چینی های برای ارتش سرخ دام گسترده تا داخل افغانستان شده و شوروی هم ویتنام خودش را داشته باشد. در سوم جولای ۱۹۷۹ جیمی کارتر اولین فرمان را برای کمکهای پنهانی به مخالفین دولت کابل امضاء کرد، من در همان روز یادداشتی به رییس جمهور نوشتم و در آن گفتم، به

نظر من این کمک موجب دخالت شوروی خواهد شد، او میگوید که ما دانسته بر احتمال انجام دخالت روسها افزودیم.».

برای قشر آگاه و همه روشنفکران افغانستان اکنون مانند آفتاب روشن خواهد بود که جنگ اصلی بالای چه و برای چه است؟ عده ناهمیده و یا به خاطر وظایفی که دارند، می خواهند روی اصل قضایا به اصطلاح (ماستمالی) نموده، شخصیت‌های بیگناه را گناهکار تبلیغ کرده، به نوعی تخم نفاق و شقاق را کشت نمایند، به خصوص همسایه خشن و مغرض ما پاکستان، که از همانروز اول روی منافع مشخص امپریالیستی آنوقت از نیم قاره هند جدا شده، تا کنون تخم نفاق را در سرزمین ما کشت می کند، که امیدواریم حاصلش را از کشور خود خون درو نماید، چرا سیاست بازان و نظامیگران پاکستان با هزارویک نیرنگ دوستان غربی خود را تاکنون فریب داده، از قیمت خون افغانان، خود را صاحب سلاح اتم ساخته، تشکیلات بنیادگرایی خود را به شمول مکاتب تروریستی شان جهانشمول ساخته که امروز همه دنیا را متوجه خویش ساخته و تلاش دارند در صورتیکه زمان به نفع شان تمام شود، از همه کشورهای دنیا باجگیری خواهند گرفت.

از جانب دیگر، لشکرکشی های دیروز تا امروز به افغانستان را فقط منافع سرمایه و سرمایه داران شرق و غرب جهانی تشکیل میدهد، چنانچه مداخله گذشته شان هم واضح میسازد که هدف ساحه نفوذ نظامی، سیاسی، و از همه مهمتر، اقتصادی امپریالیزم بالای هند و چین، وسیله گردیده، پاکستان را به حیث تخته خیز با ایجاد پایگاهی برای عملیات تجسسی و نظامی خود داشته باشند، که در زمان جنرال ایوب خان این پایگاه تجسسی مربوط سی. آی. ای با آلات تخنیکی پیشرفته در منطقه (بده بیره) پشاور تاسیس گردیده بود که تا کنون مورد استفاده شان قرار دارد.

روی همین موضوع بود که تضاد بریتانیا و اضلاع متحده امریکا در جهت بدست آوردن مواد خام و بازار فروش در هند شدت اختیار کرد.

بناً این تکامل ناموزون و نا میمون اقتصادی جهان سرمایه داری، که اکنون به شکل علنی حادثتر معلوم میشود، ریشه تاریخی دارد، لذا درآمدهای جدید استعمار نو، تضادها و رقابتهای اقتصادی، سیاسی و نظامی بین کشورهای سرمایه داری و زورمند را بیشتر و بیشتر ساخته است و این خود بیانگر آنست که پاکستان هیچگاهی و در هیچ موردی اراده مستقل نداشته و مانند تخته خیز مورد استعمال و استفاده قرار گرفته است که صدور پدیده تاریک و سیاه بنام (طالبان) که در فرهنگ و تاریخ افغانستان سابقه ندارد و یقین کامل وجود دارد که خودشان همچنان خوابی را هرگز ندیده و دایرکتر (آی-اس-آی) هم گمان نمیکرد با ظهور نامیمون شان افغانستان را به صدها سال از قافله دور انداخته و مردم بافرهنگ و ملت با شهامت افغانستان را جبراً به سوی سنتهای آن دوران جاهلیت عرب بکشاند و خود هم نمیدانستند که چطور، از کدام طرف، برای چه و به خاطر چه با غرش آسمان تاریک و ابر سیاه رد و برق (صاعقه) کنان از سمت شرق و جنوب شرق داخل سرزمین پاک و مقدس ما شده و بالاخره همانطور ناهمیده و گریان کنان از راهی که آمده بوند دوباره با همان قومانده که داخل شده بودند با همان قومانده خارج شدند که داغهای ناشی از غرش رد و برق شان لکه ننگی را در تندیس های تاریخی بامیان، موزیم ها، مجسمه های تاریخی ولایات و لکه دار ساختن قوانین و مقررات کشور برای دایم و ابدی بر سنگ ثربت شان حک گردیده است که تولیدکننده و

صادرکننده اش هم نمیتواند از خجالت واقعیت این پدیده شرم آور تاریخی را پنهان و یا نادیده گیرند.

### به پا گرفتن تابوت من مناز رقیب هنوز مرده من زنده ترا بار است

در مورد ترکیب نامتجانس بنام طالبان، نصیرالله (بابر) جنرال متقاعد و وزیر داخله اسبق پاکستان که قوماندان اصلی و پدر معنوی پروژه طالبان بود، این شرم تاریخی را نتوانست به تنهایی تحمل کند، در مصاحبه با فرانترپوست به صراحت چنین اعلام نمود:

(سازمان (سیا) خود تروریزم را وارد این منطقه نمود و اکنون به خاطر آنکه بار مسؤولیت را از خود دور ساخته باشد اشک تمساح میریزد).

درحالیکه به ارتباط همین جنرال کهنه کار پاکستان، امیر ترکی الفیصل رئیس استخبارات سابق سعودی میگوید: (در سال ۱۹۹۵ به افغانستان و پاکستان رفتم، در پاکستان نصیرالله بابر وزیر داخله بی نظیر بوتو برایم گفت: "طالبان بچه های من اند"، امیر ترکی اضافه میکند که امریکاییها در زمان حکومت مجاهدین، تحولات افغانستان را زیر نظر داشتند و در ارتباط به آن با ما هم تماس میگرفتند ولی چیزیکه بیشتر برای شان اهمیت داشت فعالیت کمپنی های نفتی در آن کشور بود).

واقعیت امر هم چنین است که برای مهیا ساختن پروژه پاییلاین باکو، امریکا در جنگ آذربایجان و ارمنستان طرف آذربایجان را گرفت و در اگست ۱۹۹۳ وزارت دفاع آذربایجان به تعداد یکهزار نفر مجاهد از افراد حزب اسلامی مربوط (حکمتیار) را به عنوان جنگجویان اجیر استخدام نمود که برای هر فرد ماهانه مبلغ پنجمصد دالر امریکایی پرداخته میشد و این داد و گرفت توسط (آی-اس-آی) و به هدایت مقامات عالی (سی-آی-ای) طرح، پیریزی و عملاً پیاده شد.

هرگاه اصطلاح (مشت نمونه خروار) را بپذیریم، دیده میشود که با این بازیهای بزرگ چه تعداد اولاد وطن در جنگهای تحمیل شده برای منافع دیگران که بخاطر کمپنی نفتی BP Amoco جانهای شیرین شانرا از دست دادند و والدین شان فاتحه شهدای خودرا در کمپهای "شمشتو"ی پیشاور بنام شهدای راه جهاد به نفع اسلام میگرفتند و حملات انتحاری کنونی و قتلهای هموطنان بیگناه ما بنامهای مختلف تا امروز هم روی همان هدف و تنها برای منافع افراد و اشخاص و کمپنی های معین کشورهای خارجی میباشد.

با زور سرنیزه میتوان کارهای بسیار را انجام داد، مگر نمیتوان بر دلها فرمان راند آنهم با سرنیزه بیگانه ها. هرگاه مصارف بیشتر از سه ملیارد دالر توسط پروژه های یونیکال و دلتا از ظهور تا زوال طالبانرا درنظر داشته باشیم، دل بستگی امروزی کشورهای زورمند خارجی به افغانستان و اهمیت امروزی افغانستان را که با درنظرداشت منافع خودش، مسیر انتقال نفت و گاز کشورهای آزادشده آسیای مرکزی را نیز عهده دار خواهد بود، بصورت همه جانبه درک کرده میتوانیم که ادامه دهنده همان پروژه میباشد که صحت آنرا (داناروراباکر) کانگرسمین جمهوریخواه ایالت کالفرینیا در سخنرانی ۱۷ سپتمبر سال ۲۰۰۱ خود به کانگرس گفت:

"حکومت امریکا خود نقشی مهمی در ایجاد طالبان داشت و همین امریکا بود که پاکستان، سعودی و کشورهای خلیج را در تائید و تقویت آنها تشویق نمود".

عده از روشنفکران و تحصیلکرده گانیکه تا هنوز به خود نیامده و از گذشته درس عبرت نگرفته اند و اکنون هم ب فکر خود و خودسازی اند و آگاهانه روی وظایف داده شده از جانب بیگانه گان و یا ناخودآگاه و بیخبر به جان هم افتاده به مبلغین چند شبکه خاص که صرف وظیفه تفرقه اندازی را دارند کمک میرسانند، باید بدانند که دیگر مادروطن مان توان ریختن خون پاک فرزندان خویش را ندارد.

فکر میکنم برای کسانی که خود را، حزب خود را، ایدیولوژی خود را، تنظیم یا پارتی خود را و قوم و یا زبان و سمت خود را بالاتر از مردم وطن، خاک و آب و هوای وطن و منافع ملی افغانستان میدانند و یا توسط پول و نوازش کشورهای خارجی هنوز هم به حق ملت مظلوم و فریب خورده خویش جفا میکنند، بهتر است از عملکرد شخصیتها، رهبران احزاب، سران اقوام، تحصیلکرده گان و سیاسیون خارجی درس عبرت بگیرند، طور مثال: بی نظیر بوتو در جریان یک کنفرانس مطبوعاتی در لندن چنین اعتراف نموده بود: "فکر رویکار آوردن طالبان از انگلیسها بود، مدیریت آنها امریکایها کردند، هزینه آنها سعودیها پرداختند و من اسباب آنها فراهم آوردم و طرح را اجرا کردم".

بوتو خود را حق بجانب میدانست که بخاطر منافع ملی خود چنین عملی را انجام داده است، باز هم قابل غور و دقت است که بیگانه گان برای از همپاشی افغانان و اهداف ملی خود از کدام سلاح ها علیه ما و تمامیت ارضی ما بنام های مختلف استفاده میکنند که با وصف عمر کوتاه شان بدبختی کلان را از خود مانده اند که ممکن چندین دهه دیگر را هم دربر داشته باشد.

طالبانیکه بر علاوه مظالم دیگر علیه زنان عقده خاص نشان میدادند، زنان افغان را نتنها از تعلیم و تربیه محروم ساختند بلکه هر روز بنامهای مختلف کتک میزدند، سنگسار و تیرباران میکردند، زنده به زیر دیوار و انواع شکنجه دیگر را روا میداشتند، خود توسط یک زن بنام (لیلی ذکریا هلمز) که شوهرش برادرزاده ریچارد هلمز رئیس اسبق سی آی ای میباشند، سوق و اداره و رهبری میگردیدند.

شماره نهم اکتوبر ۲۰۰۱ **They Daily News** لیلی را اینگونه معرفی میکند: "گاهی میشود که حقیقت شگفت انگیز تر از افسانه و خیال باشد. نماینده طالبان در امریکا زنی است که لیلی ذکریا هلمز نام دارد، او یک افغان امریکائی کاملاً غربزده است. لیلی برنامه ملاقاتهای سران طالبان را با کانگرسمین ها و مسئولین سازمان ملل متحد و نماینده گان وسایل اطلاعات جمعی امریکا تنظیم مینماید. شوهر لیلی **Helms Roger** نام دارد."

همچنان حمایت لوژیستیکی، نظامی و سیاسی یونیکال از طالبان را هیچکس نمیتواند انکار نماید، معاون این کمپنی پیروزی طالبان بر حکومت کابل را یک انکشاف مثبت خوانده و از واشنگتن خواست تا هرچه زودتر طالبان را برسمیت بشناسد. و با این عملکرد خویش خواستند تا شعار دلسوزی بر ظالمان و ستمگری بر مظلومانرا عملی نمایند.

برویت مدارک میتوان گفت که نقشه داخل شدن قوای نظامی امریکا به افغانستان باید ماه ها قبل از یازده سپتامبر با برنامه و بازی جدید برای انرژی و نفت در قرن بیست و یکم مطرح شده باشد.

چنانچه جورج آر نی گزانشگر مشهور بی بی سی در ۱۸ سپتمبر ۲۰۰۱ گزارش داد که امریکا دوماه قبل از حوادث نیویارک و حمله بر برجهای تجارت جهانی یعنی در ماه جولای ۲۰۰۱ از جمله خود به افغانستان خبر داده بود، بی بی سی گفت: "آقای نیازنیک یک دیپلمات پاکستانی چنین اظهار داشته است: "در جلسه ی که زیر نظر (سازمان ملل متحد در برلین آلمان دایر شده بود، مقامات امریکایی به او اظهار داشتند که تصمیم حمله نظامی به افغانستان را دارند. هدف از این حمله براندازی طالبان و به قدرت رسانیدن شاه سابق افغانستان بود." چهار روز پیش این تاریخ گاردین انگلستان نیز مطلب بی بی سی را تائید نمود."

همچنان پروفیسور فرانسس بویل استاد قانون بین المللی دانشگاه الینوی در نیمه اکتوبر ۲۰۰۱ نوشت: "این برای ما معلوم و مشهود است که پلان لشکرکشی به افغانستان از قبل ترتیب یافته بود. سر رشته این بازی جنگی را در سال ۱۹۹۷ میلادی میابیم، طوریکه و صول دو کشتی هواپیما بردار نظامی امریکا به خلیج فارس همزمان با انفجارات یازده سپتمبر ۲۰۰۱ بود.

انگلستان هم بزرگترین بخش نیروی دریایی خود را بعد از جنگ فالکند به صوب خلیج عمان پیش از حادثه یازده سپتمبر به حرکت آورده بود."

خشم، انتقام گیری و انتقام جویی، یأس و ناامیدی، احساسات و شعار سر دادنها را هرگاه یکسو بگذاریم، امروز هم سخن عام و یا موضوع عام تروریزم عنوان شده در حالیکه هدف اصلی ممکن همان لحاف ملانصرالدین (نفت و گاز) باشد. نویسنده ای بنام فرانک فیضانو در سان فرانسیسکو کرنیکل، اهداف نظامی امریکا را اینطور تشریح میکند: "بخش پنهانی جنگ علیه تروریزم در یک کلمه خلاصه میشود و آن «نفت» است. نقشه جنگ در خاورمیانه و آسیای مرکزی نقشه ای است که در حقیقت منابع انرژی قرن بیست و یکم را نشان میدهد . . . عده زیادی از مردم، جنگ علیه تروریزم را جنگ بخاطر نفت میدانند، این جنگ به نماینده گی کمپنی های نفتی شیفرن، اکسون، آرکوتونال و . . . براه انداخته شده که ملیاردها دالر در راه آن سرمایه گذاری شده است."

در وطن ما هم تجارت و سرمایه گذاری جدید را با بازی جدید یعنی مذهب و دین + قوم و زبان + بابای ملت = به نفت و گاز به راه انداخته اند، اما اشتباه در آن است که برای چنین بازی همان تخت و تاج شاهی + همان زمان + همان سلطنت و همان نسل = تفرقه انداز و حکومت کن، ضرورت است که در عصر کنونی میسر نیست و تطبیق آن هنر جدید میخواهد که فعلاً در مرحله تجربه قرار دارد.

امروز نه تنها آگاهان بلکه همه میدانند که این همه تلفات و ضایعات، خرابی و درپردی، صرفاً به نفع و منافع کمپنی های نفتی میباشد که از چند دهه اخیر بدینطرف تحت پوشش و نامهای مختلف حکومت و دولت سازیها را شروع کرده اند، اما حیف که خواجه در فکر قصر و دیوان است، حالانکه خانه از پای بند ویران است.

هرگاه به فاکتها و حقایق فوق الذکر دقت نماییم، اصلاً سوال متهم ساختن شخصیت‌های پاک نهاد ملی و وطنپرست مطرح بحث نباید باشد. چرا فرزندان صادق، پاک و مبارز راستین وطن را (تقدیر) از گذشته های دور تا امروز قربانی بازیهای ساخته است که آرمانهای مقدس شانرا (خلیفه خاکیشاه مداری) به زنجیرهای تعصب بسته و بدشمن مشترک فروخته اند و با تأسف فراوان که درخت بزرگ را هم با همان تبری چپه کرده اند که دسته اش از خود درخت بوده است که یک علت از همپاشی ح.د.خ.ا. و تقسیمات آن به جزایر خورد و بزرگ هم همین است که سوال اساسی را تاکنون هیچکدام از (سابقه داران) حزب با جواب مفصل، منطقی، ریالیستیک و شفاف پاسخ نگفته اند که آیا حزب را همین چند تن سازمان شکنان ساخته بودند که حق ویران کردن آنرا هم داشتند؟ آیا حزب ساخته چند آدمک منحرف و فرصت طلب بود که از درون مانند مکروب خطرناک تکثیر و کاهید و پاشیده ساخت؟ آیا حزب و مردم حزب مانند داستان فلمی بود که گدایان ساخت و توسط داراسنگ سقوط داده شد؟

آیا حزب به کدام فرمان ساخته شده بود که توسط یک فرمان منحل گردید؟ آیا این مکتب با داشتن ملیونها پیرو درسراسر جهان فریبنده و غلط بود که حتی عدۀ (سابقه داران) از گرفتن نام آن ترس و وحشت دارند؟ آیا معامله کردن به ارشها و آرمانهای پاک و مقدس مردم و منافع زحمتکشان کشور و جفا به منافع ملی افغانستان راه اصولی، انسانی و افغانی میباشد؟ آیا شکست در جبهه جنگ، شکست راه و ادیشه انسانی شده میتواند؟ آیا ادامه دهنده گان راه آزادی و ترقی که از تجارب نسلهای گذشته مانند رادمردان مشروطه خواه، جوانان بیدار، مبارزین ترقیخواه حزب وطن، ندای خلق، مبارزین راستین دوره های هفتم و هشتم شورای ملی، فرزندان انقلابی و وطنپرستان اتحادیه محصلان که اهداف و مرام شانرا در چوکات تشکیلات منظم بحیث یک سازمان ملی و دموکراتیک آوردند گناه کرده اند که امروز کسی حق دفاع از آنرا نداشته باشد؟ کادرهای آگاه حزب که از همه تجارب غنی تبلیغ و ضدتبلیغ برخوردارند، چرا جلو تبلیغات رنگارنگ دشمنان دموکراسی و آزادی مردم افغانستان را با تبلیغ واقعیت موضوع گرفته نمیتوانند؟

بعوض از طریق سایتهای انترنیتی خطاب به سابقه داران حزب کرده میگویند: (بیانید تنها سابقه داران حزب باهم جمع و متعهد گردیم . . .). این طرح خوب است اما طوری افاده میدهند که همه بدبختی های که در حزب از ابتدا تا کنون آمده و یا اکنون هم میاید مقصر اصلی صفوف و کادرهای جدا از سابق داران اند که اکنون هم نمیخواهند اتحاد مجدد حزبی ها بوجود بیاید. . .

به چنین سابقه داران حزب باید گفت:

**تبسم بر تبسم سر بر سر نقصان تمکین است (قربان) سرت کردم، نمک پاشی به زخم اندازه دارد**

رفیق عزیز، (سابقه دار گرامی)! این تیوری ذهن خودت میباشد یا به نرخ ایرو، دالر و یا پوند انگلیسی خریده اید؟ و یا پروژۀ جدیدی میباشد که از کارمند اوپراتیفی جدید خود گرفته اید؟ در غیر آن حزب دموکراتیک خلق افغانستان خانه شخصی شما سابقه دار و یا مانند شما سابقه داران نبوده و نیست که دروازه آن بزور باز شده باشد و هرکس و ناکس مانند شما یک کنج آنرا اشغال کرده باشد.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان خانه مشترک هرافغان باشعور و با وجدان وطنپرست میباشد که قلبش بخاطر وطن و وطندارش در تپش بوده و یگانه راه نجات مردم از همه مصیبت و بدبختیها جز راه مبارزه بخاطر آوردن عدالت اجتماعی، رفاه و سعادت مردم، حقوق زحمتکشان، دفاع از حقوق بشر، حقوق اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، ملی، مدنی و شهروندی مردم را داخل شدن به این خانه و خانواده دانسته که با عقل سلیم و احساس پاک انسانی و مردم دوستی و وطنپرستی، آگاهانه و داوطلبانه افتخار عضویت این خانواده را حاصل نموده است.

هرگاه شما باور ندارید مراجعه نمایید به تپه شهدای راه آزادی که در سرتاسر افغانستان با ریختن خون پاک شان بیرقهای سرخ آزادی و وطنپرستی را در اهتزاز نگهداشته سربلندی و افتخارات ملی را به سنگ تربیت خویش حک کرده اند.

راستش اینست که هر فرد وطنپرست که آگاهانه به این راه مقدس را بخاطر اهداف انسانی اش، آگاهانه و داوطلبانه پذیرفته، اگر از بنیادگذاران بوده و یا بگفته شما (سابقه داران)، اگر قبل از هفت ثور آمده و یا بگفته شما بعدی هفت ثور و یا هم اگر به آخرین روزهای حاکمیت حزب آمده اند، بحیث یک انسان متعهد، متین و استوار، و بحیث یک مؤمن صادق در عظم و اراده خود تا ریختن خون خویش وفادار مانده است و هنوز هم وفادار است.

اما کسانی که برعکس با خصلت اپرچونیستی و یا روی وظایف استخباراتی با نیت شوم و مغرضانه داخل این خانه پاکان و گلگون کفنان شده اند. اگر بنیادگذار بوده و یا بگفته شما (سابقه دار) و یا هم اگر از دروازه باز هم داخل شده مانند شیطان رانده شده، مکروب خطرناک، و با قلب ناپاک وظایف شوم و ضد اراده مردم را انجام داده که مانند یک خائین ملی باعث شرمساری ابدی خود و بدبختی بزرگی برای خانواده حزبی خود گردیده و باهم فرار را به قرار ترجیح داده اند و یا هم تا کنون وظایف خود را ختم ناشده دانسته با تغییر رنگ و قیافه مطابق مود روز به سنگ اندازی خود ادامه میدهند تا در خدمتگذاری برای بیگانه گان و شعبات استخباراتی شان از همه سبقت کرده سودجویی نمایند.

هرگاه شما عزیزانیکه تنها سابقه داران حزب را دعوت مینمایید، به گذشته مراجعه نمایید و قضاوت تان دقیقتر و صادقانه تر باشد خواهی دید که از ابتدا تأسیس حزب تاکنون، وسیله تفرقه اندازیها، انشعابات، کودتاها، دسیسه سازیها، فراقسیونبازیها و بالاخره تقسیم نمودن حزب به جزایر مختلف همین (سابقه داران) حزب بوده و تا هنوز هم هستند، نه صفوف و افرادی که از دروازه باز داخل شده اند.

**تا ما سخن از طلعت آینده گشویدیم هر حرف نوین موجب سرکوبی ما شد**

**بر موج نشستیم و چه بر اوج نشستیم امواج زمان موجب سرکوبی ما شد**

بناً صفوف ح.د.خ.ا. حق مشروع و مسلم خویش میدانند تا بخاطر گرفتن جواب منطقی همه سوالات گذشته را که از شماها دارند و بخاطر افتناع خود دست به گریبان شما داشته و از شما سوال نمایند که بحیث روشنفکران جامعه و بگفته شما (سابقه داران حزب) بگویند که داستان ملت مظلوم وطن را که با زنجیر انارشیزم و استبداد به زور سلاح بسته اند چی وقت رها خواهد شد و یا تاریکی هرخانه را در شب هنگام چراغ به روشنی تبدیل مینماید و چراغ خانه



مشترک مان یعنی خانه ملت عذاب دیده و عذاب کشیده افغانستان، کتاب، قلم، نویسنده، تیاتر و همین روشنفکران مییاشد، مگر شما (سابقه داران) روشنفکر نمیدانید که جامعه و شهروندان افغان تان فعلاً بطرف سخت شدن روان است؟ و یا این هم گناهی صفوف و کسانی اند که بگفته شما (سابقه دار نیستند) . . . ؟

باوصف نبود دموکراسی درون حزبی و باوصف عدم تجارب و پختگی در عرصه های مختلف، تا وقتی حزب و حزبی ها مطابق اصول مرامی و روان جامعه خود عمل میکردند چنین پرابلمهای اصلاً وجود نداشت، معیار، شایسته گی، صداقت و راستی و فهم خدمتگذاری برای مردم بود، پس کیها حزب را به پارچه ها تقسیم کرد؟

فکر میکنم بر علاوه فعالیت شبکه های استخباراتی مخالف، نقش دوستان حزب و حزبیهای (سابقه دار) هم در ایجاد بی نظمیها، حق تلفیها، بیعدالتی ها، تفرقه اندازی و تحریکات، بهره برداری به نفع خودشان، و غیره و غیره در ایجاد پانیک به درون حزب و حاکمیت نقش خود را ایفا نموده، اما این هم واضح است که دوستان و دشمنان ح.د.خ.ا. بخاطر منافع شان در وجود کسانی نفوذ کرده بودند و کرده اند که تشنه قدرت و سرگروپ شدن و گرفتن موقف حزبی و دولتی از طریقه های ناسالم و غیراصولی بودند که یک عده از همان فروخته شده گان امروز هم دردها و داغهای هموطنان عذاب کشیده و دردکشیده خویش را نادیده گرفته از نارواترین تبلیغات استفاده نموده تیشه را به پای خود زده آب را به آسیاب دشمن مشترک میریزند و وسیله تفرقه و اختلافات بی پایه و بی بنیاد میگردند.

تاریخ گذشته وطن واضح میسازد که مصالحه ملی هم تفکر جامعه ماست که از نسل به نسل تا کنون به ما میراث مانده و در هر خانه و خانواده، در هر قوم و قبیله، هرگاه مناقشه ی پیدا شده راه حلی اخیر آن مصالحه خوانده شده است . . . هرگاه آن عده از متعصبین و مُعرضین هم خود قضاوت نمایند تاریخ افغانستان برایش تعریف میدارد که مصالحه میراث رادمردان آزادیخواه و اندیشه شیرمردان آگاه دوران مشروطیت و بالاتر از آن نیز بوده است که رهبری ح.د.خ.ا. هم آنرا در اولین سند مرامی خود آورده است و بهمین دلیل است که به دوران حاکمیت جمهوری دموکراتیک افغانستان مشی مصالحه ملی سه بار اعلان گردیده: بار اول اعلان مصالحه بعدی سقوط امین و تحمیل حاکمیت به پرچمیان، از طریق سازمان ملل و نشرات جمعی به مخالفین پیشکش گردیده، دومین صدای مصالحه را باز هم در پلینوم شانزدهم و تیزسهای دهگانه رفیق ببرک کارمل رئیس شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان اعلام نموده و بار سوم اعلان مصالحه توسط داکتر نجیب الله شهید صورت گرفت که باز هم سوالات زیاد پیدا میشود که آیا نقص و کمبودی در مصالحه بود یا مصالحه چی؟ چرا مصالحه اخیر یک جانبه به نفع مخالفین سیاسی تمام شد؟ چرا ما نتوانستیم مصالحه ملی را به حیث مصالحه کاملاً افغانی جدا از (پیریسترویکه) شوروی تعریف نماییم؟ آیا کشورهای مغرض و زورمند خارجی بخاطر منافع ملی شان سبب ناکامی مصالحه نشدند؟

به ارتباط اعلان دوبار اول مصالحه، مؤلف کتاب جنگ قدرت واضح میسازد که: اعلان مصالحه توسط کارمل چرا مورد قبول قرار نگرفت؟ این نظامی ها و استخبارات پاکستان بود که صلاحیت و اختیار عام و تام داشته و به میل خویش امکاناتی را در اختیار تنظیم های مجاهدین قرار میدادند . . .

پاکستان علاوه بر کمکهای بی حساب نظامی و مالی امریکا و متحدین عربی اش، که مستقیماً در اختیار آن قرار داده میشود، سالانه ۶۰۰ میلیون دالر امریکائی از امریکا کمک بلاعوض دریافت مینمود.

آگاهشاهی وزیر اسبق خارجه پاکستان در مصاحبه خود با نشریه اختصاصی سندی مگزین "روزنامه جنگ" چاپ لندن مورخ اول جولای ۲۰۰۱ میلادی میگوید: "زمانیکه اتحادشوری تصمیم گرفت خاک افغانستان را ترک نماید، جنرال ضیاالحق افسرده و غمگین به نظر میرسید. زیرا از کمک بدون عوض ۶۰۰ میلیون دالری امریکا که سالانه در اختیار پاکستان قرار داده میشود محروم میگردید."

پاکستان طی ۹ سال موجودیت عساکر روسی در افغانستان به اضافه، کمک های بدون حساب و سیل آسای دنیای غرب و کشورهای غربی، که تام الاختیار آن نظامیان آنکشور بودند مبلغ ۵۴۰۰ میلیون دالر بطور فوق العاده و بلاعوض از امریکا کمک دریافت کرده است.

آگاهشاهی میگوید: "یکی از دلایل عمده انفجار «اوجری کمپ» که در آن سلاح و مهمات نظامی کمک های امریکا به مجاهدین دپیو شده بود، آن بود تا نظامی های پاکستان خودشان را از محاسبه امریکا که خواهان حسابدگی بود نجات دهند. پاکستانی ها اوجری کمپ را منفجر ساختند تا به امریکایها بگویند، همه امکانات نظامی و راکتهای استینگریکه به مجاهدین تعلق داشت در نتیجه انفجار نابود شده اند."

در اینجا باید اضافه کرد، تا هوشدار به آن عده افراد کارکشته های آشنا با هنوع بازیهای رنگارنگ که از دوستان دیروزی و امروزی خود دارند و امروز در حکومت و دولت صاحب قدرت اند داده شود که قرار معلوم در بسیاری موارد تاریخ تکرار آمده، لازم است احساس وطنپرستی و وطنخواهی شانرا تبارز داده مانند ضیاالحق هوشیاری پیدا نمایند تا با استفاده از موجودیت بیشتر از ۳۶ کشور زورمند و سرمایه دار که بخاطر منافع خویش در کشورما حضور دارند مزد گرفته بالای خرابه های وطن و مردم گرسنه آن مصرف نمایند.

هرگاه مصارف اتم سازی را گرفته نمیتوانید، حداقل مصرف سرکسازی، ملت سازی و مردم گرسنه و غمیده را صاحب یک لقمه نان ساخته تصمیم حیات نمایید.

اسناد، شواهد و مدارک گواه بر اینست که منافع دوستان و دشمنان خارجی حاکمیت وسیله اصلی ناکامی سه بار اعلان مصالحه از جانب حاکمیت ح.د.خ.ا. گردیده است، چون ادامه جنگ را در افغانستان به نفع شان میدانستند.

هرگاه ادعای نادرست را قبول نماییم که سبب ناکامی مصالحه ملی، فلان گروپ و یا فلان اشخاص میباشد، پس سبب آن کامیابی افتخارآفرین و تاریخی دفاع از جنگ در جلال آباد با قوای منظم پیاده و توپچی پاکستانی ها و دفاع مستقلانه از حاکمیت کیها بود؟

آفتاب را نمیتوان با دوانگشت پنهان کرد، این اجنتان پرتاب شده و دشمنان داخلی و خارجی شخصیت پاکنهاد، رهبر خردمند و مبارز راستین حزب و زحمتکشان افغانستان زنده یاد ببرک کارمل و شیرمرد حزب داکتر نجیب الله شهید اند که زیر نامها و فورمولهای خریده شده از دشمنان افغانستان اهداف تفرقه اندازی و تجارت سیاسی خودرا پیش میبرند، درحالیکه آنها خود

هرگز و هیچگاهی چنین و یا چنان ادعا های ناروا و ضد مشی حزب و ضد مردمی را در گفتار خود نیاورده و به چنین خرافات ایمان و باور نداشتند، از نام زنده یاد کارمل بزرگ تا نجیب الله شهید نباید سوء استفاده کرد، حتی اکنون آن دو هم نزد بعضی سیاست بزان کهنه کار از نام زنده یاد خبیر شهید میخوانند سوء استفاده نمایند.

هرگاه ایشان حیات میداشت قبل بر همه چنین پانیک در داخل حزب ایجاد نمیشد و چنان سیاست بزان هم جرئت آنرا نمیکردند تا از نام و آرمان پاک و مقدس آنها، آنها را تخریب نمایند. هرگاه ایشان حیات میداشت، به چنین افراد هوشدار میداد که سیاست امروز تغییر کرده، ببینید امروز با کیها مواجه هستید؟ وطن تان در حالت تجزیه و تقسیم قرار دارد و دهها سوال دیگر . . .

### ای دیر بدست آمده بس زود برفتی      آتش زدی در دل و چون دود برفتی

آیا به شما عزیزان روشنفکر و روشنبین، دموکرات و ترقیخواه که برای ساختمان جامعه مدنی و زنده گی انسانی به نفع زحمتکشان و همه مردم مؤمن وطن از زمانه های پیش باهم شعارهای آزادیخواهی و پرچم مبارزه برحق مردم را شعار داده حفاظت میکردید، لازم و ضروری میباشد، اکنون آن پرچم و آن اهداف شریفانه و انسانی را که بنام مردم و برای مردم و ملت مظلوم افغانستان بلند شده بود، غیراستحقاق پارچه پارچه ساخته بالای تقسیم باهم جور نیامده بجنگید؟

مصیبتهای گذشته بخصوص دهه نود هنوز هم ختم نشده، در همه عرصه ها ذهن و روان ناآرام جامعه افغانی را میرنجاند و تا هنوز هم ازدهای خودی مانند ضحاک خونخوار خون میخورند، لازم میدانید بحیث یک روشنفکر با وجدان و متعهد این همه مصیبت ها و رنج و درد وطن و وطندار را نادیده گرفت؟ لازم میدانید این سکوت و ناامیدی و این عقبگرایی را که حاصل و میراث های غم انگیز دوران گذشته و جنگهای داخلی میباشد و روح و روان مردم و آگاهان مردم دوست و وطنپرست ما را اذیت و آزار میدهد نادیده گرفت؟ مردم ما که تازه در دهه ۱۹۸۰ جانب خودشناسی میرفت و حق تشکیل اداره خودگردان محلی را پیدا کرده بودند، امید بالابردن و بالارفتن زنده گی سیاسی و اجتماعی کشور را داشتند، موثریت و تلاش سازنده برای بازسازی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را انتظار داشتند، کاهش فقر و بیسوادی، بی سرپناهی و بیماری و بی دوایی را حل شده مینداشتند، تقسیم عادلانه ثروت ملی را به سود و رفاه عامه حساب میکردند، افشار زحمتکش جامعه صاحب اتحادیه های صنفی شده بود، حق و حقوق زن و اطفال بی سرپرست رسمیت پیدا کرده بود، مبارزه بخاطر تحقق یافتن سیاست آزاد و عادلانه فرهنگی میان اقوام مختلف با فرهنگهای مختلف وطن ما، بدون هرگونه تعصب ادامه داشت و غیره و غیره امیدواریها را که هیچگونه مغایرت با مقتضیات جهان پیشرفته را نداشت چرا فریب بازیگران را خورده در دام گرایشهای سازشکارانه و تسلیم طلبانه افتاد؟

ما هرگاه برآستی ادعای مردم دوستی و وطنپرستی داریم، شرایط زنده گی و وضع کنونی وطن و زحمتکشان وطن حکم میکند تا دست بدست هم داده وصل نماییم نه فصل، چرا ما استراتژی و ایدیولوژی بزرگ وطنپرستی و مردم پرستی داریم .

قهرمانانیکه پرچم و پرچمداران و خانه مشترک مان ح.د.خ.ا. را به جزایر خورد و ریزه تقسیم نموده، این جسارت را حق طبیعی شان میدانیم و به هر پرچمی و عضو پاک حزب، وطنپرست

صدیق و متعهد دیروز که خود را وارث مبارزات برحق مردم افغانستان میدانست و میداند، افتخار باید کرد، اما گله مند آنیم، همانطوریکه بلند نمودن پرچم جداگانه را حق مسلم خود میدانید، کوبیدن میخ را به سایه عزیزان نیک نام دیروزی تان هم ناموجه بدانید.

## من از بیگانه گان هرگز ننالم

### که با من هرچه کرد آن آشنا کرد

از جانب دیگر وقتی شما هرکدام در گروپهای خورد و ریزه ی جداشده از خانواده ح.د.خ.ا. خود را یگانه پیروان صادق و قهرمانان روز معرفی میدارید و از خود با فهمتر و مستحق تر هم دیگری را نمی شناسید، آیا کسیکه چنین شخصیت ها و چنین قهرمانان را ساخته، رشد داده و به جامعه تقدیم کرده، لقب (قهرمان) قهرمانان را برایش قائل نمیشاید؟

چرا به تغییر زمان باور و ایمان نداشته باشیم؟ چرا میکانیزم معقول و سازنده را جستجو نکنیم؟ در سیاست موافق دایمی و مخالف دایمی هرگز وجود ندارد، اما چیزیکه بدون هرگونه تغییر بصورت دایم وجود میداشته باشد، منافع ملی ما است.

عزیزان ما که بیرقهای جداگانه را بنام خود و مطابق شوق خود بلند نموده اند خود قضاوت نمایند بهمین تعداد گروهها و بیرقهای رنگارنگ چندنفری با منافع مردم افغانستان مطابقت دارد؟ آیا بهتر نخواهد بود با همین تعداد گروپ و بیرق ها همراه با سلیقه های مختلف زیر یک بیرق و یک گروپ قویتر و نیرومند تر از هروقت دیگر تحت نام جنبش چپ برای افغانستان شعار دهیم و برویم؟ آیا عزیزان ما از قدرت نمایی ها و اقدامات عجولانه و زورگویی ها، سیاستهای دیکته شده، اقدامات جبری و دیکتاتوری فردی گذشته، درسی برای آینده ندارند؟

بلی، بهتر است قبل از وحدت فکری، صداقت فکری، اعتماد و باور فکری را پیدا کرد، مگر جفا به آن صفوف پاک و باوجدان حزب و مردم درد دیده وطن جزای عمل ندارد؟ مگر خلاف شعار عمل کردن، پنهان شدن، پنهان بودن و پنهان کردن از همفکران بازهم مارا به جایی خواهد رساند؟ مؤثر تر و کارا تر نخواهد بود تا صادقانه از صد پارچه به یک پارچه هدفمند با صداقت گفتار و عمل در برابر همدیگر قرار داشته باشیم؟ بحیث نیروهای متعهد سیاسی، در قدم نخست دموکراسی واقعی را در درون خود نهادینه کرده نمیتوانیم؟ ما در حالت تعنه قرار داریم، آیا ابتکار و جسارت آنرا در خود نمی بینیم تا این حالت شرم آور را به حالت افتخار تبدیل نماییم؟

در وطن ما خون میریزد، آیا روشنفکر و یا روشنفکرانیکه به مرض قبیله سالاری گرفتار شده اند، تا خود را از بُت پرستی، از قوم بازی، از گروه بازی و غیره جدا و دور نسازند، میتوانند شعار دردها و رنجهای بیکران ستمدیدگان وطن و پاسداران راستین میهن و شهدای گلگون کفن وطن را بدهند؟

گرایشهای رنگارنگ و وابستگی ها به این و یا آن شخصیت، به گروپ، قوم و قبیله، سازمانها و شخصیتهای خشک اندیش و نزدیک بین از غرور و اعتبار سرزمین ما کاهیده، کارگران، دهقانان و همه زحمتکشانشان دردمند و عذاب کشیده وطن را برای سالیان دراز دیگر هیزم سوخت اجنبیان خواهد ساخت.

باز هم سوال پیدا میشود، آیا میتوان با همان اشتباهات سیاسی و چپروی افراطی دیروزی  
امیدی برای آینده داشته باشیم؟ در حالیکه یگانه ثروت واقعی مردم و سرمایه وطن، چشم و  
چراغ، خرد و وجدان مردم رنجکشیده و عذاب دیده میهن را باید روشنفکران واقعی و مبرا از  
هرگونه تعصب و وطنپرست تشکیل دهد چرا آگاهان خوب میدانند که بر علاوه ی همه کمبودها  
و مداخلات خارجی و کمبودهای رنگارنگ دیگری که دامنگیر دولتمردان فعلی افغانستان  
میباشد، چرا بیشتر از شش سال است که با وصف موجودیت بیشتر از ۳۶ کشور زورمند  
خارجی و یگانه قدرت جهانی و تخصیص بودجه سرسام آور مادی و غیره نه تنها امن و امنیت  
در وطن نیامده بلکه حتی بی امنی به دروازه های کابل رسیده، هرگاه بی باوری و بی اعتمادی  
بین اراکین دولتی، حکومتی و پارلمان را یک جهت حساب نماییم، جهت دیگر قضیه عدم  
صداقت عده زیادی از مسئولین حکومتی و پارلمان و منتفدین حاکمیت کابل نسبت به دوستان  
خارجی شان میباشد که به یقین خرابی وضع و حوادث دلخراش روزانه صحت موضوع را  
بیان میدارد که ممکن اصل گذارش را به دشمنان مردم افغانستان و اطلاعات فریبنده را به  
دوستان خارجی خویش خواهند داد، چرا همه میدانند نماینده گان مخالفین دولت اسلامی  
افغانستان و دوستان خارجی آنها عملاً در دولت و حکومت و پارلمان حضور دارند و آنها  
خوب میدانند گوسپندی که از رمه جدا شود آنرا گرگ میخورد.

### امروز بهای هیزم و عود یکیست در چشم جهان خلیل و نمرود یکیست

عوامل زیادی دیگری هم در جهت ناامنی و بی ثباتی حاکمیت فعلی وجود دارد که یکی از  
عوامل آن ممکن چیزیکه از نظر من راه موفقیت را برای حکومت جمهوری اسلامی افغانستان  
محدود ساخته این است که در دولت و حکومت اکثریت قدرتمندان طوری معلوم میشوند و یا  
در عملکرد خویش نشان میدهند که اهداف همدیگر را نمیدانند و از همه مهمتر طوری افاده  
میدهند که حکومت و پارلمان اهداف اصلی دوستان خارجی و ناتو را و دوستان خارجی و ناتو  
اهداف اصلی حکومت جمهوری اسلامی افغانستان را درست نمیدانند، و یا اگر میدانند ممکن  
برای ملت افغانستان تمثیل نمایند، . . . خداوند (ج) و دوطرف معامله میداند؟ ثانیاً عملکرد  
شان نیز طوری نشان میدهد که بالای همدیگر باور و اعتماد کامل هم ندارند یعنی باهم صادق  
نیستند، ثالثاً باید اضافه کرد که استراتژی واحد و کارا هم از خود نشان نمیدهند که یکی از  
عوامل عمده شاید تضاد درونی نیروهای خارجی بالای تقسیم هم نقش خود را بالای دلایل فوق  
داشته باشد.

همچنان نیروهای خارجی که داخل خاک افغانستان شدند با همان شعار و نیت که داخل شدند  
عمل نکردند و یا نتوانستند و زمان را از دست دادند، ثانیاً هرگاه برنامه و پلان قبلاً ساخته  
شده خودشان نباشد و خود چنین وضع را ادامه دهند، بسیار ساده بود که در ابتدا با همان  
اهداف که داخل افغانستان شده بودند به همان نیت عمل میکردند، یعنی آنچه بودند و هستند  
همان قسم خود را معرفی و نشان میدادند ممکن نتیجه میداشت.

اکنون نه تنها مسئولین دولت و حکومت بلکه همه مردم افغانستان خوب میدانند که آنچه  
خارجیان میگویند نیستند، صرفاً نقش یک ممثل را بازی میکنند و ناگفته نماند که در اینجا بازی  
نقش آی اس آی پاکستان تعیین کننده است چرا هر دوطرف را با تمام اوصاف میشناسد یعنی تا  
کنون توانسته است بازی را به بسیار ساده گی به نفع پاکستان انجام دهد، حتی تا حدود توان و  
امکان در شعار آوردن دموکراسی هم پای بوش و بلیر را لغزند و بی اعتماد ساخت.

## عبادت به جز خدمت خلق نیست

## به تسبیح و سجاده و دلق نیست

امروز مردم افغانستان بی باورند و سوال دارند که آیا معیار پیاده کردن دموکراسی توسط افراد کلیدی و مؤثر بالای حاکمیت که عملاً خود ضد دموکراسی و ترقی اند قابل قبول میباشد؟

ببرک کارمل رهبر زحمتکشان افغانستان و به ادامه داکتر نجیب الله دائماً نیت و آرزوی دشمنان مردم افغانستان را بررسی کرده تبدیل کشور را به مکان تروریستی پیشبینی میکرد که بعد گذشت بیشتر از بیست سال همه دیدیم که واقعاً افغانستان به خانه امن برای تروریستان بین المللی تبدیل شد و یقین کامل دارم اکنون همه مردم دنیا این واقعیت گفته ببرک کارمل را که سه دهه قبل پیشبینی کرده بود تأیید خواهند کرد.

هرگاه وضع سیاسی اوپراتیفی نیم قرن اخیر را بررسی نمایم روشن میگردد که ساختن شبکه های تروریستی و ساختن گروپهای متعصب، افراطی و بنیادگرا که تشنج و خشونت شان امروز دنیا را به وحشت انداخته، برنامه کاری و اپراتیفی همین کشورهای زورمند خارجی میباشد که بالای کشورهای جهان سوم از جمله افغانستان با افسانه های رنگارنگ تحمیل میگردد که چنین بازیها سابقه طولانی دارد.

هرگاه حوادث گذشته چهار دهه اخیر را در نظر گیریم از جمله زمینه چینی برای سقوط جمهوری دموکراتیک افغانستان هم با بازیهای که مانند داستانهای قصه در قصه یعنی بازی بالای بازی ساخته تا پایه های حاکمیت را لرزان و صفوف و کادرهای حزبی و مردم را نسبت به آینده کشور، حزب و سلامتی کابل به تشویش انداختند، بخصوص که یک تعداد هیأت رهبری چپ و راست در خفا پُت و پنهان از مردم و خانواده حزبی باهم جور آمدند، درحالیکه از مراجع رسمی و نه از چینلهای حزبی، انکشاف حوادث به اعضای حزب و مردم نمیرسید، یگانه مرجع خبررسانی روابط شخصی بود، بدتر از همه عده از رهبران حزبی و دولتی آگاه از حوادث، ماهها قبل از لحاظ آرامش بعدی برای اعضای خانواده خویش هم کدام تشویش را نداشتند و دائماً برای صفوف حزب، کارمندان دولتی و مردم اطمینان میدادند که خیرحیریت است، به هیچصورت شمارا تنها و بی سرنوشت رها نمیکنیم.

آیا چنان اعمال خلاف همه نورمهای اخلاقی حزبی و دولتی و وعده و وعیدهایکه قبلاً در مجالس و از طریق نشرات میگفتند جز بیگانه پرستی، یکه تازی و بی اعتمادی، بزدلی و بی ایمانی، ترس و معامله گری، بی اراده گی و بی عقیدتی، تسلیم طلبی و قدرت طلبی چیزی دیگری میتواند باشد؟

فکر میشود به بازی گرفتن ما از جانب دوستان و مخالفین خارجی آنزمان چنان بود تا فروپاشی حزب و حاکمیت در وجود عده از رهبران ح.د.خ.ا. و حزب وطن باید خلاصه و ختم گردد، چنانچه رهبران حزب آنچه میکردند و یا میگفتند باور و اعتقاد کامل نداشتند و تا کنون هم ندارند.

حوادث کنونی بیانگر آنست که تاریخ یکبار دیگر تکرار خواهد شد، چنانچه موجودیت ناتو و همه قوتهای خارجی در یک ناهمگونی در همه عرصه ها دیده میشوند و از جانب دیگر بی باوری به جایی رسیده است که تقریباً اکثریت فامیل و خانواده های مسئولین امور در خارج از

کشور زنده گی دارند. بیمورد نخواهد بود بی تفاوتی تعدادی از هیأت رهبری و پارلمان حاکمیت اسلامی افغانستان را با یک مثال کوچک مشت نمونه خروار خلاصه نمایم.

هنگام نوشتن سطور متن هذا ۱۹/۱۸ - ۱ - ۲۰۰۸ در تلویزیون شبکه آریانا، مردی ظاهر شد که از خجالت بالا دیده نمیتوانست، وجودش میلرزید و درحالت گریه به خبرنگار میگفت: (از گرسنگی و سردی شدید هوا بخاطر یک لقمه نان و خرید ادویه مریضش طفل نو به دنیا آمده ی خود را که دوماه داشت به قیمت دوهزار افغانی فروخته است . . .)، درحالیکه ملیاردها دالر از یک راه داخل افغانستان و از راه دیگر خارج شده و یا قرار گفته شهباز (ایرج) ۲۱ نوامبر ۲۰۰۵ از رادیوی بی بی سی گفت: "تا سال ۲۰۰۵ تنها بیشتر از صد ملیون دالر صرف تأمین مصارف مشاوران وزارتخانه ها شده است . . .".

میتوان این ملامتی را هم کار تقدیر دانست که با داخل شدن بیشتر از ۳۶ کشور زوردار و سرمایه دار، مردم افغانستان را کمزورتر و بیچاره تر ساخته میروند. برای تائید گفته های فوق خلص گفته جناب محترم حضرت صبغت الله مجددی اولین ممثلی دولت اسلامی افغانستان و رئیس مجلس سنای فعلی را بیاد بیاوریم که ندامت خود را بحیث شخصیتی که اولین بار فتوای جهاد را صادر کرده بود، در یکی از مصاحبه هایشان جمع بندی کرده گفتند: ". . . چه کارها که نشد، والله اگر روسها این کارها را کرده باشند، والله اگر کمونستها این کار را کرده باشند یا هیچکسی دیگر، والله ما خجالت میکشیم که نام مجاهد را بگیریم، عزتی را که خدا برای مجاهد داده بود، به زمین زده شد . . .".

بنأ درست نخواهد بود تا به اصطلاح برف بام خود را بالای دیگران انداخت، جنگی را که از بیرون بر افغانستان تحمیل شده بود و رقابتهای منطوقی و قدرتمندان بزرگ خارجی دراین جنگها سرمایه گذاری کرده بودند، جای پرده پوشی و کتمان اصلاً وجود ندارد.

اما در جنگهای مستقلانه که برای کسب قدرت و چپاول صورت گرفته گناهکاران خود را میشناسند و دیگران هم ایشانرا خوبتر میشناسند.

این هم بی انصافی خواهد بود تا خلق و پرچم را به اصطلاح عام (دستیابی همه گناهکاران) تبلیغ نمایند و هر ملزم و هر متهم در گفتار، نوشته ها و مصاحبه های خود راه ساده و راه نجات و فرار خویش را، با یک پُرویی دور از اخلاق افغانی، با وارد نمودن اتهام بالای خلق و پرچم جستجو نماید. اما بیخبر از آن اند که در میان مخالفین هم انسانهای حق بین و عادل کم نیستند که نمیخواهند از حقیقت چشمپوشی نموده و به اصطلاح آخرت خویش را خراب نمایند. طور مثال شخصیت شناخته شده جهادی مولوی عبدالباقی ترکستانی که در تلویزیون مزارشریف در ۱۳۷۳ ضمن صحبتی خطاب به مردم مزارشریف چنین گفتند: "در طول چهارده سال حکومت، کمونیست ها یک سوزن ملت و دولت را چور نکردند، ولی ما مجاهدین در ظرف یکسال یک سوزن برای دولت و مردم باقی نگذاشتیم".

هرگاه معیارهای سنجش کور کورانه مورد بررسی و ارزیابی قرار نگیرد، ریالیستیک محاسبه شود که ممکن تاریخ بوقتش چنین خواهد کرد از ابتدای ۷ ثور ۱۳۵۷ الی سقوط حاکمیت در ثور ۱۳۷۱، مقصد اصلی دوطرف جنگ، مقدم بر همه خارجیان است که جنگ را تحمیل کردند، اما اسناد و مدارک واضح میسازد که بعد سقوط حاکمیت حزب و دولت دموکراتیک تا

آمدن طالبان مسؤول جنگ فاجعه بار توأم با درد و رنج و آلام مردم افغانستان خود افغانان میباشند که بر علاوه گفته های فوق و اسناد و مدارک و شواهد عینی از جمله با آوردن یک مثال زیر بسنده می‌شوم:

پروفسور ارماکورا طی مصاحبه به تاریخ ۲۵ نومبر ۱۹۹۴ تذکر داد که: "بارزترین عنصر اینست که کابل پایتخت کشور که الی ماه اپریل ۱۹۹۲ دست ناخورده باقی مانده بود، اکنون ویران شده است. گروه های رقیب پایتخت را ویران کرده اند که اکنون به توده خاکی تبدیل شده است. این تأثرآورترین و بارزترین چیز است که من مشاهده کرده ام."

### این چه شوریست که در دور قمر میبینم

#### همه آفاق، پر از فتنه و شر میبینم

مردم افغانستان از دیو و دد ملول اند، انسانرا آرزو دارند، انسانیکه بخاطر جامعه بدون تبعیض و تمایز قومی، زبانی، نژادی، مذهبی، ملی و جنسی مبارزه نماید.

شرایط کنونی وطن را که چه می‌خواهد، به چه ضرورت دارد یا راه حل در چه است . . . میتوان از متنی پیدا کرد که شخصیت سیاسی و نظامی، کارآگاه و کارفهم افغان، سترجنرال نبی عظیمی فرموده است: "ترکیه عثمانی که در قرن نهم دستخوش طوفانها و جنگ های مهیبی شد، اروپائیان آرام آرام بخش های بزرگ آنرا متصرف شدند و امپراطوری عثمانی ضعیف شد و از اثر همین جنگها به کشور نیمه مخروبه، با اقتصاد ورشکسته تبدیل شد. و مجبور گردید تا بقای خود را در اتحاد با آلمان جستجو نماید. و به همین مناسبت مورد تهاجم قشون دول متفق قرار گرفت، بطوریکه بخش بزرگ آنرا کشور همسایه اش یونان اشغال کرد و مرکز خلافت عثمانی یعنی استانبول نیز تحت سلطه و سیطره انگلستان درآمد. در همین آوان مصطفی کمال وارد صحنه شد و توانست روح تازه به ملت بدهد و الی سال ۱۹۲۱ م. قوتهای نظامی یونانی را شکست دهد و با درایت و تدبیر سیاسی و نظامی، قوتهای متفقین را از کشور اخراج نموده از استقلال ملی کشور و تمامیت ارضی آن دفاع نماید.

بهمین خاطر است که مردم ترکیه او را بمثابة یک قهرمان ملی، ارج و احترام گذاشتند و بپاس خدمات اش، وی را بحیث اولین رئیس جمهور کشور برگزیدند و رئیس حزب ترکیه جوان شد.

خلافت و جمهوریت از همدیگر جدا شدند و پس از فاصله یکسال «خلافت» بنابر اراده مردم منحل گردید و بدینترتیب کشور ترکیه و مردم مسلمان و خداپرست آن تحت اداره مصطفی کمال پاشاه راه ترقی و پیشرفت را پیمود و از خرابه های امپراطوری عثمانی، ترکیه نوین و پیشرفته امروزی سر بلند کرد. و به همین خاطر است که اکنون با گذشت یک قرن هنوز هم مصطفی کمال را کمال اتا ترک میخوانند و یادش را گرامی میدارند."

مردم افغانستان هم یگانه آرزوی شان از جامعه جهانی، در رأس ایالات متحده امریکا، همین است تا بخاطر ختم بحران آنچه را خودشان در طول سالیان متمادی بخاطر پیروزی در جنگ علیه شوروی وقت کشت کرده بودند درو نمایند تا هم خودشان و هم مردم افغانستان از شر شان رهایی و نجات پیدا کنند و تاریکی تحمیل شده را به روشنی طبیعی تبدیل بدارند. واقعیت دردناک دیگری هم وجود دارد که بدبختانه در چنین یک حالتی که در کشور ما فقر بیداد میکند،



عده از روشنفکران سرکاری نه تنها خود بسوی قوم و قبیله پرستی، زبان و سمت گرایی و غیره و غیره میروند، بلکه دیگران را نیز در این قرن بیست و یکم و عصر تسخیر ستاره ها و تمدن امروزی، تشویق میکنند.

باز هم سوال پیدا میشود، آیا شرم آور نخواهد بود که ما با این پدیده قرون وسطایی در قرن بیست و یکم زنده گی نماییم؟ آیا میخواهید هنوز هم دشمنان مردم افغانستان در نتیجه ادامه جنگ و خونریزی و بی اتفاقی در کشور ما از خون و گوشت و پوست هموطنان زحمتکش، رنجیده و داغیده ما تغذیه شده و انرژی بگیرند؟

### درهم مشکن گوهر امید مرا (قلب وطن) و بهار جاوید مرا

خط مصلحت خواهی و مردمخواهی را چرا مردود میشمارید؟ آیا حاضر هستید بخاطر دیروز امروز را از دست دهید و بخاطر امروز فردا را نادیده گرفته جای مصلحت و تفاهم را به امتیاز طلبی بدهید؟ آیا بحیث قشر آگاه و بالنده خود را قرضدار مردم حساب نمیکنید و مردم این حق را ندارند از شما تعریف واقعی ارزشهای که دموکراسی را میشناسد و میآورد، بدانند و بشنوند؟ چرا در موارد حوادث و عملکردها با شفافیت موضعگیری صورت نمیگیرد؟ اسناد و مدارک ثابت میسازد که بازی بزرگ برای منافع بزرگ شان همانطوریکه در کشاندن پای روسها به افغانستان نقش براننده را داشتند، در تضعیف کردن شخصیت های ملی و سقوط حاکمیت هم تعیین کننده بود. عدم موافقت به وحدت مجدد و سنگ اندازیها واضح میسازد که حتی شکی آن میروود که در ایجاد گروپهای جدیدی جدا شده از خانواده حزب دموکراتیک خلق افغانستان که با تشکیلات خورد مشکلات بسیار بزرگ را ایجاد کرده اند هم اجتنان نفوذ داده شده ریشه دوانده باشند.

بهمین دلیل و دلایل دیگر لازم است ما باید قبل از همه خرد را حاکم سازیم، هرگاه چشمان ما تاریک می بیند قلب ما باید روشن ببیند و ضربان این قلب گرم خود را با مغز سرد به قلب ملیونها انسان مظلوم و ناتوان وطن که مالیه پرداختند و ما به قیمت خون شان در داخل و خارج از کشور از تحصیلات عالی برخوردار شدیم، پیوند دهیم، و این خانواده پائشان و حزب مان را با همکاری و همیاری سازنده بشکل واقعی آن دوباره منسجم و یکپارچه ساخته و نگذاریم آنرا به اصطلاح کاملاً از بنیاد ویران نمایند و جایش را بگیرند. ما برای اتحاد و وحدت دوباره فکری به برنامه های بسیار کوتاه مدت سه ماهه و ششماهه ضرورت داریم.

هر انسان روشنفکر وطنپرست و متعهد کشور میداند که وظیفه امروز ما در شرایط موجود کشور چه باید باشد؟ سیاست خارجی وطن به نفع ما نیست. همسایه های مغرض و درکمین نشسته نمیگذارند جامعه جهانی نیکنام از افغانستان خارج شوند، تلاش دارند آنها را علیه فرد فرد افغانستان تحریک نمایند و مواجه سازند، وضع جهانی هم برهم و درهم دیده میشود، داخل وطن را هم اجتنان به نفع بیگانه گان گرفته است بخصوص همسایه خشن ما پاکستان.

شرایط کنونی در وطن هوشدار میدهد که هرگاه به هر اندازه تشنج بیشتر گردد، به همان اندازه تولید صنعت سلاح، خشونت و نفوذ دشمنان وطن بیشتر میگردد و به همان اندازه که تولید سلاح، خشونت و نفوذ دشمنان مردم وطن بیشتر شد، به همان اندازه تلفات انسانها بیشتر میگردد که این نوع برخورد به ارمان و اهداف انسانهای متعهد مطابقت ندارد.

اکثریت فرزندان روشن ضمیر وطن که نیت، آرزو و اهداف دورنمایی شان اعمار جامعه مبتنی بر عدالت اجتماعی بود در یک زمان کوتاه با رعایت همه عنعنات و رسوم و رواج مردم مسلمان افغانستان، با وصف مداخله آشکار مخالفین، از حمایت اکثریت مردم و نیروهای ترقیخواه و ملی برخوردار بوده و به پیروزی های چشمگیری نائل آمدند و این روند با شور و شوق جریان داشت که تشکیل جبهه وسیع ملی پدروطن و دهها سازمان اتحادیه های کارگری با بیشتر از دهها هزار عضو، کوپراتیفهای زراعتی، سازمانهای دموکراتیک جوانان و زنان، اتحادیه ژورنالیستان، اتحادیه هنرمندان، اتحادیه نویسندگان، شورای اسلامی و جرگه های قبایل و غیره تحولات بنیادی و انکشاف در امور اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و علمی در کشور ما از جمله دستاوردهای بودند که نصیب آن مردم عذاب دیده گردیده بود. اکنون این اهداف مقدس و پاک برای اعمار یک جامعه بدون استبداد فقط و فقط در اتحاد و تشکل همه نیروهای چپ بخاطر ساختمان جامعه دموکراتیک، آزاد و مستقل و تأمین عدالت اجتماعی میسر شدنی میباشد و بس!

تایپ کامپیوتری از ع . ق . فضل

[www.esalat.org](http://www.esalat.org)